11



۱۲۵۵

۱۲۵۵

بسم الله الرحمن الرحیم سپاس بی قیاس سزاوار ستایشی که از افراد نثر منثر اید در دفتر روزنامچه تدوین و ادراج
ابواب اللآل نموین تا دیوان توجیهات مجددات جهات سبع سموات و ثابتات زمین جلوه ترقین قراید
صاحب دیوانی در اسرار اوراست که مفرده مجموع صحف ممکنات را بدو حرف کن در لوح ایجاد رقم زد
انما امره اذا اراد الله شیئا ان یقول له کن فیکون در حروف اول اسمه [illegible] و اولیا چون آدم و
بقلم ابدع بنگاشت دو حرف ثانی امیران داود و دین و برهان فضل و آئین چون
سلیمان و آصف زیب مرقوم داشت و از حشو حرف اول صمد و صمدیت و جهان هادی نبی و ولی احمد و علی
زیب بار زر کمال آمد و از حشو حرف ثانی هزاران خسرو کامکار و خواجه نامدار پادشاه عادل امور
و خواجه فضل متعدد زینت بار ز جلال شد خداوندان بار از این دو حرف ابدع بسعادت خلعت خدمت
فایز شدند

بار حرف اول در خلاصه مجموع عالم و مجمل مفصل نوع بنی آدم است که از روی حقیقت بر شرف
برون آید از او صدف صدف مداد دریا چه باشد که از کلمات تامات حرف اول نگارش
تواند قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا
بمثله مددا و هو الکاف المستدیر علی نفسها و هو الکنز المخفی [illegible] بر الوف بنی آدم و تمثیله حب الله

وخلیله البشیر النذیر والسراج المنیر علت غائی عالم و غایت خلقت آدم خاتم رسل و هادی سبل معدن
اسرار قدر من ذلک خلق افلاک بشیر منشور دیوان قضا محاسب جهان بیا و دنیا و ما فیها مجمع اعمال
کونین و مستغرق افعال ثقلین سید سرا و خواجه وحی سرا مداد قلم اعلی و قلم لوح صدق و صفا
محمد مصطفی علیه التحیه والثنا و امیر دیوان ابداع و دبیر دیوان اختراع صاحب جلد اول حق اجب و
فاروق نصاب انساب مقنن قوانین سیاق علم و مقرر اوزان ارزاق بنی آدم روزنامچه نگار دیوان
ازل سررشته دار دفتر آخر و اول اوارجه نویس اعمار و آجال عباد و صاحب توجیه ارزاق آخرت
ایجاد علی عالی اعلی که در فضل آن جانشین نبی باستحقاق علیه و علی اولاده الکرام صلوات الملک
العلام الی یوم القیام و باز حرف ثانی

اما بعد بنده درگاه سبحانی و چاکر آستان عدالت بنیان حضرت محمد کاظم ثانی اگرچه بحسب موارثت
آبا و اجداد در سلک اصحاب سیف انتظام داشت ولی باقتضای تاثیرات نواظر طالع میلاد در معاشرت
ارباب قلم میل تمام و در روزگاری با اهل دفتر استیفا میل داشت قانون سیاق را از هر فروع
سیاقی آموخت و دماغی در دقایق این فن بدیع سوخت در امتداد زمان آنچه از اهل خبرت
شنید و در افواه استادان قدیم دید بعقیده فاسده خود تصحیح کرده مندرجا در سلک تحریر
کشید مدتی متفحص شد که شاید مدونی از این علم بدست آید که این قطعات را بتحلیه تکمیل جمال افزاید
جز مختصری از صاحب نفایس الفنون که بعضی فقراتش در ضمن معنی لغات مرقوم شده و در ورد
زمحرران دارالعباد یزد ملی از قطب الدین ابن خسروشاه نامی تلخیص ولی از دیگری بنظر نیامده خاطر
فاطر خطور کرد در آن متفرقات را لباس جمع پوشاند و از ظلمات بیضه روشناییهای تابان دهد حصول
تمنا بر حسب اقتضای روزگار صورت نبست و شاهد مدعا در پس پرده تواری نشست اکنون تاریخ
هجری مطابق هزار و دویست و پنجاه و پنج و عرصه آفاق خالی از غم و رنج پنجم سال جلوس خسرو عادل
باذل و چهارم سنه کارفرمائی نظام دستور فاضل کامل آن تربیت اعلیحضرت شاهنشاه دین پناه
و تقویت جناب جلالت آمده از اکمال امور میل چاکر درگاه گشت که کتابی در سیاق
اصحاب حساب نگارم و رسم پیشکش بمحرران انجناب سپارم تا بدین واسطه در آن حضرت نامی برآید و از
کمنامی برآورند بقوانین سیاق موسوم کرده و چون لاتتابه سهام من صنف قد استهدف آورده مشتمل
بر مقدمه و قوانین و خاتمه

۱۲۵۵ قوانین استیفا

سیاق

۴

مقدمه
در معنی استیفا و آمی اندازانه و اصطلاحات مبتنی بر دو دفعه

اول در معنی استیفا و آمی اندازانه

دوم در اصطلاحات
بدانکه در تحریر صیغ رعایت ترتیب حروف از مستحسنات است چنانکه در این مرقومات میشود

اول در معنی استیفا و آمی اندازانه محتوی بر دو باب

اول در معنی استیفا

دویم در آمی اندازانه

اول در معنی استیفا مشتمل بر پنج باب

اول در معنی استیفا
دویم در معنی تحریر
سیم در معنی حساب
چهارم در معنی خط
پنجم در معنی سیاق

اول در معنی استیفا استیفا عربی است بمعنی طلب وفا کردن صاحب نفایس الفنون گوید

توجیهی دیگر آنکه چون محاسب و نویسنده طلب وفای مال دیوان را از ارباب تحویل و ارباب حاجب میکند او را مستوفی و عمل او را استیفا گفته اند

دوم در معنی تکرار ۵

سیم در معنی حساب و بعضی قواعد مرقوم مسئله ۵

مسئله اول در معنی حساب

مسئله دویم در اعداد جمل ابجدی و ارقام هندسه

مسئله سیم در وضع مبلغ و تکرار

۱۲۵۵

ولله الحساب الکتاب

مقدمه در معنی استعداد و نامی اندازه و اصطلاحات مسیر و دفتر

اول در معنی استعداد و نامی اندازه و محتوی

اول در معنی استعداد و مستعمل ربیع

سیم در معنی حساب و بعضی قواعد

اول در معنی حساب لفظ عربی است صاحب کنز اللغه گوید حسب شمردن و بس کرد حساب شمردن
حسیب بس شونده و حساب کننده و دانا و توانا حسب مردان کاردان جمع حسبه است
حسب شمرده و شمار و اندازه و شرف و بزرگی و دین و مال یا می انچه را در مقدمه ان تحفه
نوشته بعینها نقل از ان کهتر دانستم گوید مقدمه در بیان دانستن انچه قبل از شروع در
مقصود لابد است و آن منوط است به شش تنبیه است تنبیه اول بدانکه حساب در لغت شمار است
و در اصطلاح علمی است در از او معلوم شود طرق استخراج مجهولات عددی از معلومات مخصوصه و عدد
کمیتی است مرکب از احاد و عدد آن منقسم شود بر صحیح و کسر و عدد صحیح است در عرف بجمله اکثر از او نباشد
مثل دو و پنج و کسر انست در عرف بجمله اکثر از او باشد مثل سه از پنج و ابرار سه خمس گویند و عدد صحیح بر دو
قسم است زوج و فرد زوج است در پی کسر بدو بخش عدد مساوی شود مثل دو و چهار و عدد فرد انکه بدو بخش مساوی
او با کسر باشد چون سه و پنج و عدد زوج یا تام است یا زاید یا ناقص و عدد تام عددی است که مجموع
کسوران مثل آن باشد چون شش در نصف آن سه و ثلث آن دو و سدس آن یک است و مجموع
همان شش است و زاید انکه کسور آن از آن زاید باشد مثل دوازده و کسور آن نصف ۶ و ثلث ۴
و ربع ۳ و سدس ۲ است و مجموع آن پانزده است ۱۵ و زیاده از عدد مذکور است و ناقص انکه کسور آن کمتر از
کمتر از ان باشد مثل هشت در مجموع کسور آن نصف ۴ و ربع ۲ و ثمن یک است و تمامی آن هفت شود

و کمتر از عدد مذکورات طریق عدد تام شدن چنانچه آنست و از ضعف عدد زوج الزوج واحد نقصان کرده باقی را در همان عدد زوج الزوج ضرب نمایند حاصل ضرب عدد تام باشد مشروط بآنکه باقی عدد فرد اول باشد و از خواص عدد تام آنست که در هر مرتبه از مراتب آحاد و عشرات و مات و غیر ذلک زیاده از یک عدد تام نمی باشد

مؤلف فواید این مقام

عدد تام در آحاد همان است و خود نامی گفته شش است و تعداد عدد وی داده در آنکه زوج الزوج است مضاعف کنند چهار شود یکی از آن کم کنند سه باقی ماند و سه عدد فرد اول است پس سه را که در دو که زوج الزوج است و مضاعف کرده بودند ضرب کنند شش حاصل شود و در عشرات بیست و هشت است چه چهار را که زوج الزوج است مضاعف سازیم هشت شود و از هشت یکی کم کرده هفت ماند و هفت عدد فرد اول است آن را در چهار ضرب نماییم بیست و هشت شود چون کسور آن را ملاحظه نمایند نصف ۱۴ و ربع ۷ و سبع ۴ و نصف سبع ۲ و ربع سبع ۱ است جمع نماییم بیست و هشت ۲۸ شد از اینجا معلوم شد که در کسور تسعه که در اول تذکره مذکور شد از همان کسور هم اگر کسر صحیح داشته باشد باید گرفت چنانکه در این مثال نصف سبع و ربع سبع را گرفتیم

و عدد زوج الزوج آن است که هرگاه به عدد اخیر التنصیف سازند بواحد منتهی شود چون شصت و چهار و زوج الفرد آنکه چون از او تنصیف نمایند فرد شود چون شش و زوج الزوج و الفرد آنکه آن را بیش از یک بار توان تنصیف نمود اما بواحد منتهی نشود چون دوازده ۱۲ و عدد فرد اول آنست که چون واحد را بمرات از او ساقط نمایند افناء آن کند و سوای واحد هیچ عدد دیگر آن را فانی نسازد و عدد فرد

مرادا ابد

۱۲۵۵

فواید اساس [illegible]

٦

مقدمه در معنی استیفاء و اسامی اعداد ارقام و اصطلاحات مشتمل بر دو دفعه

اول در معنی استیفاء و اسامی اعداد ارقام و محتوی بر ابواب

اول در معنی استیفاء مشتمل بر پنج بیان

بیان اول در معنی حساب

آنرا نیز مرکب گویند آنست که چون عدد فرد سوای واحد بمرات از آن اسقاط کنند جزئی از آن باقی ماند مثل نه که سه آن را سه دفعه فانی نماید تنبیه بدانکه مراتب اعداد سه است آحاد و عشرات و مات آحاد از یکی است تا نه و عشرات عقود ده است و بیست و سی تا نود و مات عقود صد است و دویست و سیصد تا نهصد و آنچه بر مراتب ثلاثه می افزاید در حکم مراتب مذکوره است مثلا آحاد الوف در حکم آحاد است و عشرات الوف در حکم عشرات و مات الوف در حکم مات و همچنین الی مالا یتناهی

مؤلف فواید

چه هرچه بالا رود تکرار لفظ الف زیاده میشود چنانچه گویند آحاد الوف الوف و عشرات الوف الوف و مات الوف الوف

و جمیع اعداد از مراتب اسم بیرون نیست از یکی تا ده و صد و هزار و باقی مرکب از اینها هستند تنبیه بدانکه هر عددی را که در نفس خود ضرب نمایند اهل حساب آن را جذر گویند و اهل مساحت آن را ضلع خوانند و اهل جبر و مقابله آن را شیء نامند و حاصل ضرب نزد اهل حساب مجذور باشد و نزد اهل مساحت مربع موسوم است و اصحاب جبر و مقابله آن را مال گویند و اربعه متناسبه چهار عدد باشند که نسبت عدد اول بدوم همچون نسبت سوم بچهارم باشد پس اگر یکی از این اعداد مجهول باشد از سه عدد دیگر که معلوم اند معلوم میتوان نمود بآنکه اگر یکی از طرفین مجهول باشد وسطین را در یکدیگر ضرب نموده حاصل ضرب را بر طرف معلوم قسمت نمایند خارج قسمت آن طرف مجهول باشد که معلوم شود و اگر یکی از وسطین

مجهول باشد

مجهول باشد طرفین را در یکدیگر ضرب نماید حاصل ضرب را بر وسط معلوم قسمت نماید خارج قسمت
عدد مجهول مطلوب باشد

قول مولف و اینست

گوئیم در احاد چندان صعوبتی ندارد پیدا کردن اربعه متناسبه
ولی از برای مثال تفهیم نزدیک تر است و فوق مرتبه احاد را بعد از
دانستن مثال و قواعد زود میتوان استنباط کرد مثل انکه نسبت
دو به چهار نسبت نصف است همان نسبت را چهار بهشت دارد و نسبت
دو به شش نسبت ثلثی است همان نسبت را سه به نه دارد پس دو و چهار
و چهار و هشت اربعه متناسبه اند و دو و شش و سه و نه نیز همچنین هرگاه
از اربعه متناسبه یکی از طرفین یا یکی از وسطین مجهول باشد چنانکه
قاعده دست داده مجهول را معلوم نمائیم در مثال اول دو و چهار
معلوم است و هشت در طرف اخر است غیر معلوم چهار را در چهار
در وسطین است ضرب نمائیم شانزده شود حاصل چون بر طرف
معلوم دو است قسمت کنیم خارج قسمت هشت شود گوئیم عدد مجهول
است و اگر چهار و چهار و هشت معلوم باشد بهمان قاعده شانزده را
که حاصل ضرب وسطین است بر هشت که طرف معلوم آخر قسمت نمائیم
خارج قسمت دو شود گوئیم عدد مجهول طرف اول است و اگر دو و چهار و هشت
معلوم باشد دو را در هشت ضرب کنیم شانزده شود بر چهار قسمت
نمائیم خارج قسمت چهار شود و آن عدد مجهول ثانی و ثالث است
همچنین در چهار اول

تنبیه چهارم

قوانین اسباب
سلسله کسور
۱۲۵۵

۷

در معرفت کسور و اسامی اندازه محتوی بر [illegible]
اول در معرفت کسور و اسامی اندازه محتوی بر باب
اول در معرفت کسور مشتمل بر پنج [illegible]
سیم در معرفت [illegible]
اول در معرفت [illegible]

تنبیه چهارم بدانکه کسور یا منطق است یا اصم مخرج کسور عبارتست از اقل عددی که کسور را
صحیح آید و اصول آن نه است نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر
و این کسور را کسور تسعه منطقه گویند و امهات کسور نیز نامند زیرا که دیگر کسور از اینها حاصل شود بطریق
اضافه یا ترکیب یا تکرار و مخرج نصف دو است زیرا که اقل عددی که نصف صحیح دارد
دو است و نصف آن واحد است و مخرج ثلث سه است و همچنین میرود تا مخرج عشر که ده است
و اگر مخرجی باشد که هیچ کسر از آن صحیح نباشد نه بطریق اضافه و نه بطریق تکرار و نه بطریق ترکیب
عددی که از آن مخرج باشد بعینه بآن مخرج نسبت دهند چون یازده و سیزده و هفده که
مخرجی چند اند در هیچ عدد را با ایشان بطریق مذکور نسبت نمیتوان داد پس هر عددی که
از آن مخارج بود بعینه بدان نسبت دهند و گویند یک از یازده و سه از سیزده و چهار
از هفده و علی هذه القیاس بدانکه کسور چهار قسمند قسم اول کسر مفرد مثل خمس و سبع
و یک از یازده و قسم دویم کسر مکرر مثل ثلثان و سه ربع و چهار از هفده قسم سیم کسر مرکب
و آن کسری باشد که او را عطف بدیگری کرده باشند مثل نصف و خمس و یا سدس و سبع و یا یک
از هفده و یک از نوزده و قسم چهارم کسر مضاف و آن کسری باشد که اضافه بکسری دیگر کرده همچون
نصف سدس یا یک از سیزده از نوزده و مخرج کسر مفرد همان مخارج کسور مذکوره است

چنانکه مخرج ربع چهار باشد و مخرج یک از یازده یازده باشد و مخرج کسر مکرر همان مخرج کسر مفرد است مثلا
سه ربع چهار باشد و مخرج کسر مضاف حاصل ضرب مفردات او است در دیگری مثلا مخرج نصف سدس
دوازده باشد که حاصل مخرج نصف است که آن دو باشد در مخرج سدس که شش است و مخرج یک از
هفده از نوزده سیصد و بیست و سه است که حاصل ضرب هفده است در نوزده و مخرج کسر مرکب اگر
کسور متداخله اند یعنی مخرج کسر اقل یک بار یا بیشتر افنای مخرج کسر اکثر را نماید مخرج کسر اکثر را نماید
مخرج کسر اکثر مخرج مشترک کسور باشد مثل ثلث و سدس یا ثلث و تسع در مخرج ثلث در سه است
به دو دفعه افنای مخرج سدس شش است مینماید پس مخرج ثلث و سدس شش باشد و همچنین سه مخرج
ثلث است به سه دفعه افنای مخرج تسع که نه است مینماید پس مخرج ثلث و تسع نه باشد و اگر کسور
متشارکند و این را متوافق نیز گویند یعنی مخرج کسر اقل افنای مخرج کسر اکثر را نماید اما عددی با
غیر واحد افنای هر دو مخرج نماید آن عدد را عاد گویند و کسری که عدد عاد مخرج او باشد از او فق
خوانند مثل سدس و عشر اگر مخرج کسر اقل افنای مخرج کسر اکثر نمی نماید اما دو در مخرج نصف است
افنای هر دو مخرج را میکند پس دو را عاد گویند و وفق کسرین مذکورین نصف باشد و اگر سه در مخرج ثلث است
افنای مخارج این نماید وفق ثلث بود و اگر چهار مخارج را فانی سازد ربع وفق این باشد و علی هذه
القیاس و طریق مخرج مشترک این نوع کسور پیدا ساختن چنان باشد که وفق یکی را در دیگری
ضرب نمایند حاصل ضرب مخرج مشترک باشد مثلا مخرج مشترک سدس و عشر سی است که حاصل ضرب
نصف مخرج یکی است در مخرج دیگری زیرا که بینهما توافق است در نصف و علی هذه القیاس
و اگر کسور متباینه باشند یعنی هیچ عددی دیگر سوای واحد افنای مخارج کسور نتوانند نمود در آنجا حاصل
ضرب مخرج بعضی در مخرج بعضی مخرج مشترک باشد مثل خمس و سبع که مخرج مشترک کسرین مذکورین

کاداین

۱۲۵۵

وایں استاد

رساله کسور

۸

در معنی استعاقه و نامی اندازاق و اصطلاحات میرزا دفعه
اول استعاقه و نامی اندازاق محور در باب
اول در معنی استعاقه مشتمل بر سه باب
سیم در معنی حساب
اول در معنی حساب

سی و پنج است که حاصل ضرب مخرجین باشد در یکدیگر و اگر مخارج کسور بعضی متشارک باشد و بعضی متباین
قاعده است که با متشارک عمل متشارک بجای آرند و آنچه حاصل شود بالضروره میان مخرج کسور متباین
است با آن عمل متباین نمایند و حاصل ضرب مجموع این مخارج بنوعی که مذکور شد مخرج مشترک باشد
پس مخرج مشترک کسور تسعه منطقه دو هزار و پانصد و بیست باشد بنابر آنکه دو و سه و چهار و پنج
و شش و هشت و نه و ده متداخل است پس بر اکثر اکتفا نمایند و چون میان شش و نه توافق در ثلث است
ثلث یکی را در دیگری ضرب نمایند هشتده شود چون نسبت هشتده را با هفت در مخرج سبع است
تباین کلی واحد است در یکدیگر ضرب نمایند حاصل ضرب صد و بیست و شش و این با هشت در مخرج ثمن
است متوافق اند در نصف چون نصف یکی را در دیگری ضرب نمایند حاصل ضرب پانصد و چهار باشد
و این با ده در مخرج عشر است توافق در نصف دارند پس حاصل ضرب نصف
یکی در دیگری دو هزار و پانصد و بیست باشد و این مطلوب است و تفصیل کسور مذکوره از آن بموجب است

نصف	ثلث	ربع
۱۲۶۰	۸۴۰	۶۳۰
خمس	سدس	سبع
۵۰۴	۴۲۰	۳۶۰
ثمن	تسع	عشر
۳۱۵	۲۸۰	۲۱۵

بدانکه مخرج اصم مخرجی باشد که هیچکدام از کسور تسعه منطقه از آن صحیح نباید و اگر خواهند جهت التخمین

نسبت عددی بمخرج اصم معلوم نباشد طریق آن است که واحد را بر این مخرج فرض کنند عدد مطلوب النسبة را
با آن نسبت دهند با نود واحد را از آن مخرج نقصان نمایند همان عدد را با آن نسبت دهند بعد از
آن نصف نسبتین را ستانند در مطلوب است و طریق نسبتین ستاندن چنان است که در کوچکتر از مخرج
مشترک ستانند و نصف نماینده همان مخرج نسبت دهند حاصل نسبت نصف نسبتین باشد مثلاً اگر
خواهند که نسبت سه را با هفده در مخرج اصم است علی التخمین معلوم نمایند قاعده آن است که واحد را بر هفده
افزایند هجده شود و سه را با هجده نسبت دهند حاصل نسبت سدس باشد آنگاه واحد را
از هفده نقصان نمایند شانزده بماند سه را نسبت با آن دهند حاصل نسبت ثمن و نصف ثمن باشد
بعد از آن از مخرج مشترک کسور مذکوره در چهل و هشت است سدس و ثمن و نصف ثمن ستانند
و آن هفده باشد نصف آن را که هشت و نصف است بمخرج نسبت دهند حاصل نسبت
سدس و نصف ثمن سدسی بود و این نسبت سه است با هفده تقریباً

مؤلف حواشی
چهل و هشت مخرج کسور مذکوره است از آن جهت که مخرج ثمن
هشت است و مخرج نصف ثمن که شانزده است پس از این
دو مخرج همان مخرج نصف ثمن را که شانزده است اکتفا کنیم و چون
میان شانزده و مخرج سدس که دیگر است توافق در النصف مخرج
نصف دیگر است عدد [illegible] میکنند پس نصف سدس را که سه است
در شانزده ضرب کنیم حاصل ضرب چهل و هشت شود سدس چهل و هشت
هشت و ثمن آن شش و نصف ثمن سه و مجموع هفده است

نسبت نصف

۱۲۵۵
حواشی [illegible]
[illegible] مکور [illegible]
در [illegible] و [illegible] اربا [illegible]
اول در [illegible]
اول در [illegible] مخرج [illegible]
سیم در [illegible]
اول در [illegible]

نسبت نصف هفده که هشت و نیم است با چهل و هشت نسبت سدس
و نصف ثمن سدسی بود چه هشت نسبت سدسی دارد و نیم نصف
ثمن سدسی است والله عالم
و اگر خواهند که قدر تخمین تحقیق نمایند قاعده آن است که عدد کمتر از مخرج را در این مثال شانزده است
در مخرج اصم که هفده است ضرب نمایند حاصل ضرب دویست و هفتاد و دو است در عدد زاید از مخرج
که هجده است ضرب کنند حاصل ضرب چهار هزار و هشتصد و نود و شش است سدس و نصف ثمن سدس
آن هشتصد و شصت و شش بود بعد از آن عدد [illegible] را که سه است در عدد [illegible] که شانزده است
ضرب نمایند حاصل ضرب [illegible] و هشتاد و هشت است و چون این را در عدد [illegible] مضروب است
نمایند حاصل ضرب هشتصد و شصت و چهار بود و تفاوت میان این حاصل ضرب و هشتصد و
شصت و شش که حاصل کسور مذکوره است از مخرج سه جزو باشد از جمله چهار هزار و هشتصد
نود و شش در این قدر تقریب است **قاعده** بدانکه اهل حساب کسر بیشتر را [illegible] میدانند مخرج
البعد [illegible] منظور میسازند و در اختصار عبارت می نوشتند یک از یازده ثلث خمس گویند یعنی خمس
ثلث و یک از دوازده [illegible] نصف سدس [illegible] ثلث ربع و نصف نصف [illegible] بجهت اختصار
عبارت ربع گویند و نصف ربع ثمن و ثلث ثلث تسع و علی هذا القیاس در کسور [illegible]

این ملاحظه را رعایت نمایند مثلا نصف و خمس و سبع گویند نه سبع خمس نصف و اگر محل باشد
که مخرج مشترک کسور پیدا نمایند و کسور را از آن مخرج استخراج کنند و با قسمی عبارت سازند اول است
مثلا مخرج دو خمس سدس یعنی سی است چون دو خمس سدس او دو جزو است با و نسبت دهند به ثلث
خمس او که دو قصر است قاعده بدانکه صورت کسر را چنانچه باید رقم نمود در اول صحیح را
نویسند اگر با کسر صحیح باشد و الا بجای عدد صحیح صفر مرقوم سازند و در تحت آن مخرج کسر را
نویسند مثلا اگر خواهند در پنج و شش سبع را رقم نمایند طریق آنست در اول پنج که عدد صحیح
است نوشته شود در تحت آن صورت کسر که شش است مرقوم سازند و در تحت آن مخرج کسر
که هفت است رقم نمایند چنین ۵ ۶ ۷ باقی را بر این قیاس و بیفی بدانکه هر عددی که او را نصف یا ثلث
یا خمس یا سبع باشد منطق است و دیگر کسور را داشته باشد و اگر یکی از این کسور را نداشته باشد آن
عدد اصم است تنبیه

مؤلف گوید این
یعنی عددی که در هیچ کدام از کسور را نداشته باشد اصم است و اگر
یکی از انها را دارد منطق است والله اعلم

پنجم بدانکه آنچه قابل اشاره حسیه است اگر به هیچ وجه انقسام پذیر نیست آنرا نقطه گویند و اگر
در طول فقط منقسم شود آن خط است و اگر در طول و عرض فقط انقسام میابد آنرا
سطح میگویند و اگر در طول و عرض و عمق منقسم شود آن جسم است و خط مستقیم است

مؤلف گوید این
تعریف دیگر کرده اند جسم آنست که طول و عرض و عمق
داشته باشد و سطح آنکه طول و عرض دارد و خط آنکه
طول تنها و نقطه آنکه نه طول و نه عرض و نه عمق
یا غیر مستقیم خط مستقیم خطی است که نقاط مفروضه در آن برابر یکدیگر باشد و غیر مستقیم آنکه

دو خطی باشد

1355
فوائد حساب
... سلطانی

۱۲

و در معرفی استعمال قسمی ادراک قسم و اصطلاحات مشهوره در وقعه
اول در معرفی استعمال قسمی ادراک قسم مشهوره در باب
اول در معرفی استعمال قسمی مشتمل بر پنج بیان
سوم در معرفی حساب و بعضی قواعد آن
اول در معرفی حساب

متوازی خواه متساوی و خواه غیر متساوی و این قسم
تواند بود اول ذو نقطه واحده و آن شکلی است در یکی از آن
دو ضلع غیر متوازی عمود باشد بر آن دو ضلع متوازی چون شکل
اول صفحه گذشته دویم ذو ذنقتان متساویتان و آن شکلی
است که آن دو ضلع غیر متوازی متساوی یکدیگر باشند چون
شکل دویم سیوم ذو ذنقتان مختلفتان و آن شکلی است
که آن دو ضلع غیر متوازی غیر متساوی باشند چون شکل سیم
یک شکل دیگر هم از ذو ذنقتان مختلفتان خواجه مذکور کرده
که ذنقتان او دو جهت مختلف باشند چون این شکل و دیگر

الدین
از اشکال ذوات اربعه اضلاع در نامه ملکشه و خواجه غیاث
جمشید نوشته اند سه از آن ذو المعینین هر کدام باسمی
موسوم شده لوزی و جودانه و بابطیه و یکی دیگر مسمی بذی

ازقلیس اما شکل ذوالعینین مقطع است در هر دو ضلع پهلوی هم متساوی
باشند و دو ضلع دیگر با این دو ضلع غیر متساوی و با هم متساوی
دو قطر در داخل متقاطع باشند و زوایا قائمه دارد اما
در چنین شکل دو زاویه متقابله از ضلعین غیر متساوین حادث
شده متساوی یکدیگر باشند و دو زاویه دیگر از ضلعین
متساوین حادث شده مختلف باشند بعد از دانستن مقطع
اگر از دو تبین متقابلتین هر دو قائمه باشند این شکل را باصطلاح
بنایان لوزی گویند بدین صورت مبرهن است و چون خواهند

در لوزی الد بعد اضلاع زوایا قائمه شود دایره رسم کنند و قطر هم
معین کنند اگر کل زوایا قائمه خواهند قطری دیگر هم رسم کنند چنانکه
دایره با این دو قطر چهار قسم متساوی شود بعد از آن از دو طرف
یکی از قطرین خطی مستقیم به دو طرف قطر دیگر کشند تا از چهار طرف
چهار خط مستقیم حاصل شود حکما مربع است و زوایا قائمه دوذی
اربعه اضلاعی که سه زاویه آن قائمه باشد متصور نیست
اما دو زاویه قائمه چون همین شکل لوزی بعد از رسم دایره و
تعیین قطر و رسم وتری که با این قطر زوایای قائمه تقاطع
نماید و کشیدن دو خط مستقیم از محل وصول وتر بدایره

از طرف

والسلام

در معنی مستقاقه و اسامی ادارات و اصطلاحات هر یک از آنها
اول در معنی مستقاقه و اسامی ادارات و محور آن
اول در معنی مستقاقه مشتمل بر پنج مقاله
دوم در معنی قطعات
اول در معنی قطعات

از طرف قوس صغیر دو زاویه مقابل یکدیگر قائمه است و یک زاویه
مواجه و از طرف قوس اعظم یک زاویه حاده و اما یک زاویه
قائمه بعینه همین است مگر آنکه یکی از دو خط مستقیم جانب
قوس اصغر که از قطر بوتری کشند باید بمحل وصول وتر بدایره رسند

تسمیه این شکل بلوزی نه زبان بنایان شهادت بل هر کس
این شکل را لوزی گوید چه شبیه بادام است چنانکه شکل بعد در
خواص میگوید در شش سنجاران متمایز دانه است آنرا همه یکی
چون شبیه بادام است چهار دانه گویند و اگر از دو تبین متقابلتین
منفرجه باشند از ان شکل آنرا چهار دانه خواهند معروف
و اگر از دو تبین متقابلتین حاده باشند آنرا بادامیه
خوانند چون شکل معروف و در وسط چهار دانه لا از دو قطر
متقاطع نباشند آنرا ذوالرجلین خوانند معروف است
و تمام معین تا ذوالعینین هر از ذوالقلیس باشد یعنی شکل معین

هرگاه از شکل ذوالیمینین بیرون آوری از رابعه ذوالیمینین شکل ذوالرجلین پیدا شد بدین صورت

اضلاع ذی خمسه اضلاع است بعد از آن ذی ستة اضلاع و غیر ذلک پس اگر ذی خمسه اضلاع تمامی اضلاع او مساوی باشد این را مخمس گویند و در ذی ستة اضلاع اگر اضلاع او متساوی باشد مسدس و علی هذه القیاس

مؤلف و این شکل اهلیلجی را دیگران چون خواجه غیاث الدین جمشید و شیخ بهاء الدین علیهما الرحمه تعریف کرده اند که مضمون هر دو این است
هرگاه بر سطح مستوی دو خط مستدیر کمتر از نصف دایره چنان احاطه نماید که حدبه هر دو از یکجانب باشد خواه آن دو خط از دو دایره متساوی باشد یا دو دایره غیر متساوی آن شکل اهلیلجی گویند و اگر بدین سطح دو خط زیاده از نصف دایره بهمان تفصیل که حدبه هر دو از یکطرف و هر دو از دو دایره متساوی یا غیر متساوی باشند احاطه نماید شکل را نعلی گویند بدین صورت

اما اشکال غیر مستقیمة الخطوط اگر یک خط بر یک محیط احاطه کرده باشد و در داخل آن نقطه توان فرض کرد

اما اخف

۱۲۵۵

فوائد [illegible]

و [illegible] و اصطلاحات [illegible]
اول در معنی [illegible] محتوی بر [illegible]
اول در معنی [illegible] مشتمل بر [illegible]
سوم در معنی [illegible]
اول در معنی [illegible]

در هر خط مستقیم که از آن نقطه بمحیط کشید در جمیع جهات آن خطوط مساوی باشند این سطح را دایره گویند و آن خط مستدیر را محیط دایره خوانند و آن نقطه مرکز است و هر یک از آن خطوط مستقیم را که از مرکز بمحیط کشیده اند نصف قطر گویند و خطی مستقیم که از مرکز بگذرد و از طرفین بمحیط رسد آنرا قطر نامند بدین صورت

و اگر دو خط مستدیر محیط سطحی شوند و حدبه هر دو خط از یکطرف باشد آنرا هلالی گویند بدین صورت

و اگر حدبه هر دو خط در دو جهة باشد و هر خطی کمتر از نصف دایره آنرا اهلیلجی گویند و بعضی متساوی القوسین یا مختلف القوسین بدین صورت

و اگر هر خطی از آن دو خط زیاده از نصف دایره باشد آن شکل را عدسی خوانند متساوی القوسین یا مختلف القوسین بدین صورت

اما مرکب از خط مستدیر و مستقیم اگر یک خط مستدیر باشد و یک خط مستقیم آنرا قطعه دایره گویند اگر خط مستقیم از مرکز گذشته باشد و از طرفین بمحیط رسیده آنرا نصف دایره خوانند و اگر مرکز در اندرون قطعه مانده آنرا قطعه عظمی گویند و اگر مرکز بیرون قطعه مانده قطعه صغری است و آن خط مستدیر را

قوس قطعه گویند و آن خط مستقیم را وتر قوس قطعه خوانند و خطی مستقیم که از منتصف وتر تا منتصف قوس کشند آنرا سهم گویند بدین صورت و اگر دو خط مستقیم و یک خط مستدیر بر سطحی

حاشیه مؤلف دام ظله
تعریف در نامی از خط مستقیم از مرکز گذشته کرده از طرفین بمحیط رسیده زیاده آن نبرد و در فرض یک خط مستقیم بود و لا محاله چنین خط که از مرکز میگذرد باید از طرفین بمحیط رسد اما تسمیه این اسامی قطعه که پاره است و عظمی بزرگ و صغری کوچک و قوس کمان و وتر زه و و ناحیه کمان و سهم تیر کمان (ف رسا)
احاطه نماید آن سطح را قطاع خوانند و اگر خط مستدیر زیاده از نصف دایره باشد آن را قطاع اعظم گویند و اگر کمتر بود قطاع اصغر بدین صورت و باقی اشکال را

حاشیه مؤلف دام ظله
نامی در خطین مستقیمین شرط رسیدن بمرکز را نکرده و متعارف است

[illegible]

قوانین ریاضی ۱۳۵۵

حاشیه کوره

و در تعیین مستعمله و نامی انداخته و اصطلاحات متعارفه

اول در معنی مستعمله و نامی اندازه محصور دو باب

اول در معنی مستعمله و اقل آن

دوم در معنی حساب

اول در معنی حساب

در چنین شکلی هم فرض شود چنانکه در گوشه همین دایره قبل منعقد شد ولی همچنین این شکل را قطاع ملعقه تعریف در از قطاع کرده اند و خطا خارج از مرکز دو محیط برسند قطاع گویند چنانکه خواجه نصیر الدین محمد در تحریر اقلیدس میفرماید و قطاع الدایرة یعنی شکل یحیط به خطان یخرجان من المرکز و قوس مایجوز انها من المحیط یعنی و قطاع دایره شکلی است که احاطه کند بآن دو خط که خارج شده باشند از مرکز و قوسی از دایره که فرو گرفته باشند آن دو خط این قوس و خواجه غیاث الدین جمشید در مفتاح الحساب نوشته قطاع الدایرة سطح یحیط به قوس من محیط الدایرة و خطان متساویان هما نصفا قطر ین لتلک الدایرة یلتقیان عند مرکزها یعنی قطاع دایره سطحی است که احاطه کند بآن قوسی از محیط دایره و دو خط متساوی که هر یک نصف قطر این دایره باشند

و برسند هم در مرکز این تعریف خواجه غیاث الدین عبارت زاید دارد
و کمی من محیط الدایره زیرا که گذشته از آنکه قوس تمام قطعه از
دایره است خود اول منقسم نباشد و قطاع الدایره دیگر من محیط
الدایره نمی‌خواهد بر هم بالتقابل عند مرکزها چه نصف قطر آن
خط از مرکز خارج شده زاویه و تلاقی این دو خط نمی‌شود مگر
بر مرکز و شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در خلاصة الحساب فرموده او
قوس من دائرة و نصفی قطرها ملتقیین عند
مرکزها فقطاع یعنی یا قوسی از دایره و دو نصف قطر دایره
که برسند هم در مرکز آن دایره پس قطاع است و در این تعریف هم ملتقیین
عند مرکزها زاید است اگر کسی گوید که می‌توان دو خط مستقیم
هر یک بقدر نصف قطر نباشد فرض کرد که هم در غیر مرکز برسند
و بقوسی از دایره احاطه نمایند بدین صورت پس قید رسیدن بمرکز زاید
نیست زیرا که این شکل را قطاع نگویند جواب گوییم در

نصف قطر است	از برای نصف خطی
دو از مرکز بگذرد	و بعد و طرف رسیده و آن
دو خط مفروض در اینجا	اگر چه مساوی نصف قطر است

نصف قطر نگویند پس قید هم رسیدن در مرکز زاید است والله اعلم

اسمی من [illegible] یا بدانکه کره جسمی است در یک سطح مستدیر محیط او باشد و در داخل آن نقطه فرض
توان کرد که هر خط مستقیم که از آن نقطه بمحیط کشند آن خطوط مساوی یکدیگر باشند و هر یک
از آن خطوط را نصف قطر گویند و آن نقطه مرکز است و خطی مستقیم که از مرکز گذشته از

طرفین

١٢٥٥

و از این [illegible]

در معنی [illegible] و [illegible] در مقدار حالت [illegible]

اول در معنی استقامت و [illegible] انحنا [illegible]

اول در معنی [illegible] منفصل [illegible]

هم در معنی [illegible]

اول [illegible]

طرفین محیط رسد آن قطر است و چون توهم نمایند که کره بنفس خود حرکت کند هر نقطه در آن فرض نمایند
در یک دوره تمام شکل دایره کشد اگر از مرکز بگذرد آن را دایره عظیمه خوانند والا صغیره و دو نقطه در
دو طرف کره مقابل یکدیگر باشند و از حرکت کره آن دو نقطه حرکت ننمایند قطبین خوانند و هر یک را
قطب گویند و قطری که بین القطبین واصل باشد آن محور است و اگر توهم نمایند که سطح مستوی
کره را بدو قسم نماید اگر قسمین مساوی یکدیگر باشند هر یک را از آنها نصف کره و الا هر یکی قطعه
کره یکی اعظم و یکی اصغر و اگر سطح مستوی قطعه کره را بنوعی قطع نماید که قطعه مستدیر از آن
میان دو سطح مستوی واقع شود آن را قطعه [illegible] گویند اگر قطعه کره به سطح مستوی و یک
سطح مستدیر محیط آن جزء باشد قطاع کره خوانند و چون کره را محور بگردد دایره

مؤلف [illegible]
چون [illegible] تعریف اشکال سطحی بقدر یکه لازمست اگرچه تمام
فارغ شد تعریف اشکال جسمی و خطوط و نقاط واقعه در آن
بیان کرده کره را در اول اجسام و محاط بمسطح است
نشاید و مرکز و قطر و نصف قطر را همان تعریف دایره است
که در دایره مذکور کرده معین گشته در تعریف دایره عظیمه و صغیره
خالی از حجتی نیست هرگاه معلوم شد چون کره بدو نقطه

مقابل یکدیگر حرکت کند هر نقطه که بر آن فرض کنند بعد از تمام
یک دوره حرکت کره از آن نقطه مفروضه دایره حاصل شود اگر آن
دایره محاذات نقطه مرکز است عظیمه والا صغیره باشد یعنی
گفت بعد نقطه مفروضه از هر دو نقطه متقابل یکدیگر مساوی باشد
بعد از اتمام دوره دایره آن عظیمه است والا صغیره بحکم حج
نقید گذشتن دایره از مرکز نقطه تا محل ارادتی که آن دایره
مفروضه در سطح کره است و گذشتن از مرکز آن صادق نیست
بلکه محاذات مرکز است و محقق است و در این حرکت دو رسم
نقاط بر کره را که از یک دایره عظیمه فرض شوان کرد با بقیه
تمام صغیره اند نسبت بهمین عظیمه و هر یک از آن دو نقطه
متقابل را قطب گویند و لامحاله در این حرکت آن دو نقطه
غیر متحرک کنند و خطی مستقیم که از قطبی بقطبی دیگر فرض نمایند
از مرکز میگذرد و در دایره قطر می گشت در کره محور می گویند
بعد از آنکه تصور شود که سطحی مستوی کره را دو پاره میکند اگر از مرکز میگذرد
هر دو نصف مساوی و نصف کره میگویند و اگر از مرکز نمیگذرد
هر دو نصف مختلف لکن مرکز در آنست قطعه عظمی و آنکه مرکز
در آن نیست قطعه صغری گویند چنانکه در دایره گفته شد و اگر
سطحی غیر مستوی فرض شود که کره را دو پاره کند آن پاره ها را
باصطلاح اهل حساب قطعه کره نگویند هرگاه سطحی مستوی قطعه

کره را بقسمی

دوازدهم از ... رسالة ... در

در بیان مساحت و احجام ... و اصطلاحات ... دفعه

اول در معنی مساحت و احجام ... و نحوه ...

اول در معنی مساحت مشتمل بر ... بیان

سیم در معنی حاصل ...

اول در معنی حاصل

کره را بقسمی دو پاره کند دو قطعه مدوری از آن حاصل شود سطح خواهد داشت
در مستوی و یکی دوری آن قطعه را دفیه گویند چون به دف العروس ... که دایره است در عروسی و غیر آن میزنند و اما تعریف در از قطاع کره
صحیح نیست زیرا که سطح مستوی و یک سطح مستدیر را قطاع نتوانند
لامحاله باید در سطح یکی مخروط مستطیل و یکی مدور تمام باشد چنانکه
خواجه غیاث الدین جمشید رحمه الله قطاع کره را منحصر بهمین شکل
کرده میگوید قطاعة الکرة هو مجموع قطعة
الکرة و مخروط مستند قاعدته قاعدة
القطعة و راسه مرکز الکرة یعنی قطاع کره آن
تمامی قطعه کره است و تمامی مخروط دوری که ته آن مخروط
نه قاعده قطعه یعنی طرف سطح مستوی قطعه و سر آن مخروط
مرکز کره باشد آن شکل که تمامی تصور آن را کرده لامحاله در
اتصال شکل سطحی مستوی با قطعه کره باید قطعه کره هم از جانب
دایره تمام مثل فرض شود و طرف مقابل سر این شکل مفروض از
سطح مستوی و قطعه مذکور محدب باشد اگر قصد تمامی او سطح

غیر مستوی و در این شکل بها قاعده محدب است که چنین شکل را قطع کره
میگویند والله عالم

دایره عظیمه که بر آن فرض نمایند آن را منطقه گویند و مجسم بیضی جسمی است که از گردیدن یکدور تمام سطح بیضی بر قطر اطول خود حادث شود و اگر سطح عدسی یکدوره بر قطر اطول خود گردد آنچه پیدا شود مجسم عدسی باشد و اسطوانه دو نوع است مستدیر و مضلع اسطوانه مستدیر جسمی است

مولف فواید

دایره عظیمه را منطقه گویند از نطاق بمعنی کمربند است این دایره هم حکم کمربند کره را دارد اما تعریف مجسم بیضی و عدسی را اگرچه بعضی دیگر هم مثل ما می کرده اند ظاهر آنست درست نباشد بجهت آنکه یک سطح از هریک این دو شکل در صورت گردش بر قطر اول زیاده از یک شکل مجسم بیضی یا عدسی در یک دوره تمام حاصل میکند بلکه نصف دوره که گردش کند آن شکل مفروض مثل الخطی که در یک طرف طول سطح یکی از این دو شکل هست فرض کنیم که بر همان جهت طول حرکت نماید بعد از اتمام دوره شکل حادث می شود کسی نگوید غرض از این حواشی و بعضی ایرادها بر ما می باید یکی اظهار فضیلت است انتهم از فرط نادانی است که چنین میدانم زیاده توضیح من مورث زیادتی فهم مبتدی خواهد بود و این از بابت قیاس بنفس است و باطل و اما ایراد من بعضهم ناقص خود ایراد وارد آورده للذریم منت دو در بعض الامر هم ایراد بر آنها وارد باشد والله عالم

که دو سطح مستوی و یک سطح مستدیر محیط آن باشد و آن دو سطح مستوی دو دایره متساوی متوازی باشند

١٢٥٥

١٨

فواید اسطوانات

در اسطوانه

در معنی اسطوانه و نامی اندازه که و اصطلاحات معتبر آن در فصله

اول در معنی اسطوانه و نامی اندازه که محور آن باشد

اول در معنی اسطوانه مستعمل در ربع

سیم در معنی حساب

اول در معنی حساب

یکی را راس اسطوانه خوانند و یکی را قاعده اسطوانه و آن سطح مستدیر متصل هر دو دایره را ستون گویند و اسطوانه مضلعه جسمی است که قاعدتین آن دو شکل مستقیمة الخطوط متساوی متوازی باشند مربع یا مخمس یا غیر ذلک و میان هر دو ضلع مقابل از قاعدتین آن دو شکل ذی اربعه اضلاع پیوسته باشد و سهم اسطوانه خطی است که از مرکز احدی الدائرتین بمرکز دائره دیگر کشند پس اگر آن خط عمود است اسطوانه قائمه باشد والا مائله و عمودی که از اعلای او بر قائمه اش واقع شود آن را ارتفاع اسطوانه خوانند و مشهور جسمی است طول و عرض یکی باشد چون اسطوانه مدور

مولف فواید

اسطوانه معرب استوانه است بتای قرشت و آن از لغت ستون است که پایه مشهور است خواه از خشت و گل و غیر آنها بسازند خواه از سنگ یا چوب فقط باشد چون این شکل از اشکال مجسمه است و در مستدیر آن کمتر از سه سطح را احاطه نمیکند هرگاه بعد از تحرز و اتمام که شکل مجسم محاط دو سطح است می گفت بحسب ترغیب بهتر بود بنابر اسطوانه شکلی است در ابعاد ثلثه طول و عرض و عمق را داشته باشد اهل این زمان چنین شکلی را که عمق آن بر طول و عرض زیادتی دارد اسطوانه گویند و مشهور طول و عرض یکی باشد چون اسطوانه مدور میگویند چنین شکل از دو قسم بیرون نیست یا مستدیر است یا مضلع مستدیر آنست

که سطحی مستدیر مطول از جهت عمق و سمک و دو سطح مستوی در دو طرف آن
که باصطلاح قائمتین و باعتباری یکی را راس و دیگری را قائمه گویند
محیط باشد و باید آن دو سطح مستوی دو دایره متساوی یعنی بیک اندازه
باشند که چون مساحت محیط یکی را معین نمایند بهمان قدر مساحت محیط
دیگری باشد و متوازی باشند یعنی دوری اطراف این دو دایره از هم
مثل هم باشد تصور نشود در استوانه در یک دایره یا هر دو دایره آن
کج باشد آن را استوانه میگویند و لیکن قائمه یا قائمتین آن را
متساوی غیر متوازی خواهند گفت این دو دایره در دو طرف
این شکل حادث میشود یکی را راس و یکی را قائمه گویند در صورتی
که استوانه را از جهت عمق یا سمک مرتفع کنند و هر دو را قائمه
گویند اگر استوانه از جهت عمق و سمک بر سطح زمین باشد و استوانه
مضلعه جسمی است که دو قائمه در شکل حادث از خطهای مستقیمه باشند
مربع یا مخمس یا غیر آن و در این دو شکل متساوی و متوازی و متشابه
باشند متساوی و متوازی در دو شکل دایره قائمتین استوانه
مستدیر ظاهر شد متشابه یعنی زوایای هر یک از این دو شکل
مثل زوایای آن شکل دیگر باشد چنانچه مثلث در تا قید تساوی
محتاج بقید تشابه نباشیم اگر زوایا مختلف شوند حکما
مساحت محیط دو شکل مختلف میشوند نه چنین است زیرا که
میتوانیم رسم مثلث و مربعی کنیم که با وجه اختلاف زوایا مساحت آن

متساوی باشد

۱۲۵۵

قوانین آیات

۱۹

در معنی استوانه و اسامی اندازه و اصطلاحات ...
اول در معنی استوانه و اسامی اندازه محتوی دو باب
اول در معنی استوانه مشتمل بر سه باب
سوم در معنی حساب

متساوی باشد اگر کسی گوید در این تعریف اضلاع مربع یا مخمس چنین
معلوم میشود در استوانه ضلعی متصور نیست و حال آنکه هست گوییم
چون آن شکل مسمی بمنشور است در استوانه تعریف نکرده بعد
میگوید و باید هر دو ضلع استوانه مضلع که از یک قائمه
بقائمه دیگر متصل میشود شکلی مسطح ذواربعة الاضلاع بهم پیوسته
حادث باشد نه آنکه در وسط این سطح مربع گودی یا بلندی
باشد که آن را استوانه نگویند چنانکه خواجه غیاث الدین جمشید
رحمه میگوید که باید سطح استوانه چه مستدیره چه مضلع نوعی
باشد که هر خط مستقیم که بر آن فرض کنیم آن سطح از آن خط
خارج نباشد

١٢٥٥

قوانین ریاضیات

رساله ...

در معنی استعداد و اسامی اعداد ... و اصطلاحات حساب مشتمل بر ... دفعه

اول در معنی استعداد و اسامی اعداد ... محصور ...

دوم در معنی استعداد مثل ربع ...

سوم در معنی حساب و بعضی قواعد

در رسم و اعداد جمل ابجدی و ارقام هندسی که گذارده اند این است در بیان طریق آن که
جمله ابجدی هر حرفی را بترتیبی که هست عددی قرار داده اند چون الف که اول حروف
آن جمله است آن را یک و باء که دویم است دو تا آخر که غین است هزار بدین صورت

ا ١	ب ٢	ج ٣	د ٤	هـ ٥	و ٦	ز ٧
ح ٨	ط ٩	ی ١٠	ک ٢٠	ل ٣٠	م ٤٠	ن ٥٠
س ٦٠	ع ٧٠	ف ٨٠	ص ٩٠	ق ١٠٠	ر ٢٠٠	ش ٣٠٠
ت ٤٠٠	ث ٥٠٠	خ ٦٠٠	ذ ٧٠٠	ض ٨٠٠	ظ ٩٠٠	غ ١٠٠٠

اصل رقم اعداد نه صورت بیش نیست از یکی تا نه بترتیبی که در آحاد در یک جا باشد مرقوم
شده این نه رقم و آنچه از اینها صورت می بندد و ارقام هندسه گویند گفته اند هندسه
معرب اندازه است چون این ارقام هم اندازه بدست آوردن حساب و تواریخ است
از آنجهت هندسه گفته اند چون عدد بمرتبه عشرات که ده ها باشد رسد تا نود همان ارقام را
نویسند بزیادتی صفری که این است ٥ یا نقطه چنانکه رسم اهل این زمان شده در سمت راست
عدد مثلا ده همان علامت یک است ١ با صفر ١٥ یا نقطه ١٠ و علامت بیست علامت دو است ٢٠ و علامت سی
علامت ٣٠ همچنین تا نود ٩٠ چون مآت که صدها باشد رسد همان علامت آحاد است با دو صفر
یا دو نقطه مثل صد ١٥٥ یا ١٠٠ و دویست ٢٠٠ و سیصد ٣٠٠ تا نهصد ٩٠٠ چون بهزار رسد

همان علامت یک است با صفر یا نقطه ۱۰۰ هرچه مکرر ترکیب کنند الی غیر النهایه از این علامت ترکیب شود اول علامت در نوشته در مرتبه آحاد است بعد از آن در سمت چپ علامت دوم عشرات است و در سمت چپ عشرات علامت سیم مآت است و در سمت چپ آن علامت چهارم آحاد الوف مثلا ۱۱۱۱ علامت یکهزار و یکصد و یازده و این رقم ۲۲۲۲ علامت دو هزار و دویست و بیست و دو و جای صفر یا نقطه جائی است که در مرتبه از مراتب عددی نباشد مثلا یکصد و ده آحاد عددی ندارد باین رقم ۱۱۰ و یکهزار و صد و یک ۱۱۰۱ و یکهزار یازده ۱۰۱۱ و یکهزار یک باین رقم ۱۰۰۱ همچنین هر چه عدد زیاد شود مراتب مشخص میشود یکصد و پانزده هزار و پانصد و شصت و سه ۱۱۵۵۶۳ و اینکه علامت را صفر گفته اند بجهه آنست که صفر در لغت مکان خالی از آب و علف و گیاه است و چون این مرتبه از عدد خالی است و این علامت بجهه خالی بودن آن مرتبه است بصفر موسوم شده بهمین جهه است که ماه صفر را هم ماه صفر گویند زیرا در این ماه معظمه مکه معظمه شرفا در اینماه از حاج بیت الله خالی میشود لا رسم اهل نجوم صفر را نقطه کرده اند بجهه آنست که علامت پنج مرکزی دارد بدینصورت ۵ چون اسهلیت کار را بیش نهاد خاطر نموده است پنج را چنین ۵ نویسند بدون مرکز از بابت اشتباه صفر با پنج علامت صفر را نقطه کرده اند چون این فقرات مشخص شد اگر خواهند عدد را بحروف ابجدی چنانکه رسم منجمین است بنگارند چه آحاد و چه عشرات و چه مآت و چه آحاد الوف همان یک مرتبه است بدون ترکیب باشد همان حروف را که ازبرای آن عدد است بنگارند مثل یک ا دو ب تا نه ط و ده ی تا نود ص و صد ق تا نهصد ظ و غ هزار و اگر مرکب باشد تا آحاد الوف هرچه بیشتر است اول و هرچه کمتر است بعد نویسند چون یازده یا و بیست و دو کب تا نود و نه صط و صد و یازده قیا و دویست و دو رب تا نهصد و نود و نه ظصط و یکهزار و صد و یازده غقیا و اگر عدد هزار

ازابند

وایس ... ۱۲۵۵

۲۱

و در معرفت ... و ... و اصطلاحات ...

اول در معرفت ... ایامی ... محور ...

اول در معرفت ... مثل ...

سوم در معرفت ... و اعد ...

در ... اعداد و ... ابجدی

واره

ملزم باشد یعنی بمرتبه دو هزار و سه هزار و بالاتر رسد همان علامت یک را در پانزده هزار غین مقدم مثل دو هزار و صد و یازده بغقیا سه هزار و صد و یازده جغقیا نه هزار و صد و یازده طغقیا و چون بعشرات الوف رسد بهمان قاعده علامت ده و بیست را پیش از هزار نویسند چون یغقیا ده هزار و صد و یازده و کغقیا بیست هزار و صد و یازده و صغقیا نود هزار و صد و یازده و چون بمآت رسد علامت صد و دویست و غیر آنها مقدم شود چون قغقیا صد هزار و صد و یازده و ظغقیا نهصد هزار و صد و یازده چون ورقم حروف ازبرای هر یک عددی معین وضع شده اگر مرتبه خالی باشد محتاج بنوشتن صفر نیست همان حرف را می نویسند مثلا هرگاه خواهند نهصد هزار و یازده نویسند که مرتبه مآت خالی است همان رقم صد را که ق است مرقوم ندارند چون ظغیا که علامت نهصد هزار و یازده است و ظغقا که علامت نهصد هزار و صد و یک است بعد از دانستن این مراتب بدانکه این حروف بیست و هشت کانه در حمل ابجدی را در نه آحاد و نه عشرات و نه مآت و یکی الوف است در تبع عدد گرفته اند ملفوظی و مکتوبی همان صورت حرف که کتابت میشود چون شکل ا و ب و ج و د تا آخر و ملفوظی آنکه در تلفظ می آید چون الف که اول و ف است و با که ب و ا است و جیم که ج و ی و م است پس عدد هر یک از این حروف بملاحظه مکتوب عددی و بملاحظه ملفوظ عددی باشد مثل مکتوب یک است و ملفوظ صد و یازده و با مکتوب دو و ملفوظ سه و همچنین تا غین که مکتوب هزار و ملفوظ یکهزار و شصت و حرفی در در تلفظ با الف گفته میشود جمعی از اهل عدد بیای حطی نیز خوانده اند مثل با که بی و ها که هی و ذا که ذی و حا که حی

وظا که طی ویا که یی وفا که فی ورا که ری وتا که تی وثا که ثی وحا که حی
وظا که ظی گفته اند وجز این دوازده دیگر حرفی نیست در اختلاف در تلفظ آنها باشد پس باید
ملاحظه جمیع این حروف دوازده که عدد ملفوظ آن بر مکتوبی با یک علاوه است چون یا
که سه مکتوب یازده که بی دوازده باشد و از برای هر حرف ملفوظی زبر و بینه قرار داده اند
و آن اینست که عدد حرف اول الحرف را زبر گویند و عدد باقی آن را بینه مثلا گویند زبر الف
یکی است عدد و بینه آن صد و ده که لام و فا باشد و با عدد زبرش دو و عدد بینه یک در صورتی
با الف باشد و ده در صورتی که بای باشد و جیم عدد زبرش سه و عدد بینه پنجاه که یم و میم است
ولامحاله عدد زبر هر حرف با مکتوبی آن مساوی است بجهت تسهیل عدد مکتوب و ملفوظ و زبر و بینه ۲۸ حرف را
در جدولی رسم کردم تا آسان بدست آید

۱۲۵۵

در اساس ایشان

در

در معرفت اصطلاحات و اسامی اعداد و اصطلاحات مرتب دفعه

اول در معرفت اصطلاحات و اسامی اعداد که محتوی بر سه مرتبه

اول در معرفت اصطلاحات مشتمل بر سه مقاله

سیم در معنی حساب و تعیین قواعد

شرح

سیم در وضع مسلع و تکرار مذکور در

شرح اول در وضع مسلع و تضعیف شرح دوم در وضع تکرار

اول در وضع مسلع در چگونه علامات آنها را وضع کرده اند و در تضعیف و تثلیث و تربیع و تخمیس و
تسدیس و تسبیع و تثمین و تتسیع و تعشیر و تضعیف و جمع بطریق ما خذ که در حین احتیاج در جوع
بان باید نمود در باب شود بدانکه مراتب عدد بر سه گونه است احاد و عشرات و مات این
اهل حساب اصول ثلثه مینامند اول مرتبه احاد است از یکی تا نه که می سمیین این ارقام تو
وضع کرده اند [illegible] دویم مرتبه عشرات
در ازده الی نود است ارقام آن بدین صورت [illegible]
[illegible] سیوم مرتبه مات است از صد الی نهصد بدین صورت [illegible]
[illegible] همین اصول ثلثه را در الوف جاری مینامند میگویند احاد الوف عشرات الوف
و مات الوف اول در احاد الوف است ارقام آن اینست [illegible]
[illegible] دویم عشرات الوف بدین صورت [illegible]
[illegible] سیم مات الوف بدین صورت
[illegible]
[illegible]
و همین اصول ثلثه در احاد الوف الوف جاری و ارقام وارد اول احاد الوف الوف
[illegible]
[illegible] دویم عشرات الوف الوف [illegible]
[illegible] سیوم مات الوف

الوف [illegible]

[illegible] و همچنین است همین اصول ثلثه در مراتب فوق مراتبی در مذکور شده
هرچه عدد بالا رود همین اصول در هر یک از مراتب مکرر شود مثلا احاد الوف الوف
یک مرتبه صورت همان آحاد الوف است با در علامت الف مینویسند بدین صورت [illegible]

[illegible]

[illegible] الی غیر النهایه هرچه بالا رود همین مراتب ثلثه است و لی اهل حساب
هر جا از برای اسامی ذکر اسامی دیگر وضع کرده مثل آنکه اهل هندسی هزار [illegible] یک لک
میگویند و بعضی یکصد هزار [illegible] را یک لک مینامند و اهل ایران و بعضی با صد هزار
تومان [illegible] کرور گرفته اند آنچه مذکور شد و مفردات مراتب بود مرکبات [illegible] هم محل معین از برای
هر یک وضع کرده اند از برای آحاد و عشرات و مآت [illegible]
[illegible] و از برای ترکیب این مراتب
با آحاد الوف و عشرات الوف و مآت الوف باین وضع [illegible]

[illegible]

[illegible] و همچنین است احاد الوف و عشرات الوف [illegible]

[illegible]

الی غیر النهایه اما طریق تضعیف الی العشر که کور تعبه نامند لا اقل ضعف که اول کور تعبه است
و در عدد واحد آسانست در هر چه تحت ضعف آنرا نویسند و را اعداد منکثره مثل [illegible]
ابتدا از عدد بیشتر کرده اگر ضعف صحیح دارد باید نوشت و اگر ضعف صحیح ندارد یکی عدد از آن
مرتبه را گذاشته ضعف [illegible] را که صحیح است نویسند و آن یکی گذاشته شده ده است نسبت
بعدد تحت آن [illegible] بر عدد تحت او افزایند و همان قاعده که ضعف صحیح دارد باید زد

[illegible]

[illegible]

در معنی [illegible]
اول در معنی [illegible]
اول در معنی [illegible]
سیم در معنی حساب
[illegible] در وضع [illegible]

نام کند و در مثال مذکور که ضعف صحیح در مراتب هست [illegible]
و [illegible]
[illegible] له کند در مجموع [illegible]
مثال داریم [illegible] خمس پنجهزار در عدد اول است ضعف صحیح ندارد چهار هزار
آنرا ضعف کنیم هشت هزار شود و هزار را آنرا ده گرفته بر پانصد افزائیم [illegible] شود آنهم
ضعف صحیح ندارد چهارده آنرا که هزار و چهار صد است ضعف کرده [illegible] نویسیم
و یک آنرا بر پنجاه افزوده یکصد و پنجاه شود باز ضعف صحیح ندارد صد و چهل آنرا [illegible]
ضعف نویسیم ده آنرا بر پنج افزوده پانزده شود ضعف آنرا چون صحیح ندارد از چهارده گرفته
[illegible] نویسیم و یک آنرا بر پنج هزار دینار افزوده پانزده هزار دینار شود باز ضعف صحیح ندارد
چهارده هزار آنرا هشت هزار دینار ضعف کنیم و هزار دینار آنرا بر پانصد دینار افزوده
ضعف صحیح [illegible] و یکصد دینار را بر پنجاه افزوده ضعف صحیح آنرا [illegible] دینار نویسیم
ده آنرا بر پنج دینار افزوده پانزده دینار شود ضعف آن هفت دینار و نیم شود مینویسیم
مجموع این ضعف [illegible] شود هرگاه خواهند بدانند عمل ضعف صحیح است
همان مبلغ ضعف را [illegible] مساوی کرده مبلغ ضعف کرده شده حاصل آید اگر مطابق است
صحیح والا سهو است چنانچه از مثال مذکور فوق ظاهر میشود اما تثلیث که دوم کور تعبه است
باید از مرتبه فوق گرفته اگر ثلث صحیح در جمیع مراتب باشد بعینه نوشت چون

که از سه هزار تومان ابتدا کنند و بنویسند اگر ... شود و اگر ثلث صحیح ندارد مرتبه فوق را با مرتبه تحت آن مقابل کرده ثلث صحیح از او گرفته بنویسند و مابقی را بر مرتبه بعد افزایند و عمل را تمام کنند مثل ...
در مرتبه اول است ثلث صحیح ندارد با مرتبه تحت آن که دویست تومان است مقابل کنیم
بیست و دو صد تومان است ... یک ... آن ثلث صحیح دارد که هفت صد تومان باشد
از او نوشتیم و صد تومان باقی را با مرتبه بعد از آن در بیست تومان است مقابل کرده دوازده
شود ثلث صحیح آن چهار تومان ... نوشتیم بعد از آن دو تومان را چون ثلث صحیح ندارد بر
دو هزار دینار افزائیم شد و دو هزار شود ثلث صحیح آن ... و یکهزار دینار ... هزار
یکهزار باقی را بر دویست دینار مرتبه بعد از آن افزوده دوازده صد دینار شود چهار صد
دینار آن را در ثلث ... نویسیم بیست و دو دینار باقی هفت دینار ثلث نویسیم و از یک دینار
باقی ثلث دینار و عمل را تمام کنیم ... وصحت و بطلان عمل به مساوی کردن
عمل ثلث است اگر مساوی عددی که ثلث آن گرفته شده است صحیح والا باطل
ربع که سیم کسور تسعه است اول عدد را تضعیف کرده آن تضعیف را باز تضعیف کنند
حاصل ربع باشد چون ده تومان که تضعیف آن ... و تضعیف ...
چون ... و پنج از چهار مساوی شود ده تومان ... خمس در چهارم کسور تسعه است عشر
عدد ... کرده خمس شود مثل ده تومان در عشر آن ... و ... مساوی
... شود ... خمس ده تومان است ... سدس در پنجم کسور تسعه است همان
عدد ... تضعیف کرده سدس شود چون شش تومان در ثلث آن ... و تضعیف ...
... و ... شش ... سبع در ششم کسور تسعه است چنان است
اگر عدد واحد در سبع آن صحیح است چون هفت در هر یک از مراتب در سبع آن ...
... چون هفت دینار و هفت صد دینار و هکذا و اگر واحد است و سبع صحیح ندارد مرتبه
تحت آن تنزل دهند با سبع صحیح آن مرتبه گرفته مابقی را باز تنزل داده تا عمل تمام شود مثل

مثل

١٢٥٥

قوانین ...

... کور

٢٤

... در معنی ... و اصطلاحات ...
اول در معنی ... محور ...
دوم در معنی ... مشتمل ...
سیم در معنی ...
سیوم

... که سبع صحیح ندارد و آن را با مرتبه تحت در هزار دینار ... تنزل دهند شصت هزار دینار
شود پنجاه و شش هزار دینار آن سبع صحیح دارد و آن هشت هزار دینار است نویسیم چهار هزار
دینار باقی مانده ... چون سبع صحیح ندارد با مرتبه تحت آن تنزل دهیم چهل صد دینار شود سی و پنج
صد دینار آن یا پانصد دینار سبع صحیح داشت گرفتیم پنج صد دینار باقی مانده که چون نداشتن
سبع تنزل با مرتبه تحت دادیم پنجاه ده دینار شد از چهل و نه دینار هفت ده دینار گرفتیم
... شد نوشتیم یک ده دینار باقی ماند از هفت دینار آن یک دینار سبع گرفتیم نوشتیم و از سه
باقی سه سبع دینار مجموع شد ... چون هفت مساوی کردیم شد شش تومان و ...
عدد ... است و هر یک ... سبع صحیح است همان نوع سبع گیرند چون ...
که سبع آن ... میشود و اگر سبع صحیح ندارد از مرتبه فوق گرفته سبع صحیح
از او در صورت داشتن بگیرند و مابقی را با مرتبه تحت آن تنزل داده بهمان قاعده بار
صحیح را گرفته تا مرتبه آخر تمام شود مثل ... هفت تومان آن سبع صحیح داشت
یک تومان نوشتیم یک تومان باقی را با مرتبه بعد آن تنزل دادیم با هشت هزار دینار هیجده هزار دینار
دینار شد چهارده هزار آن دو هزار سبع صحیح داشت نوشتیم چهار هزار دینار او را تنزل دادیم
با مرتبه بعد که ... صد دینار داشت چهل و هشت صد دینار چهل و ... صد دینار آن سبع صحیح داشت
شش صد دینار نوشتیم باقی ماند شش صد دینار تنزل با مرتبه تحت آن دادیم با پنجاه دینار شد شصت و ...
پنج دینار شصت و سه دینار نه دینار سبع صحیح داشت نه دینار نوشتیم بیست دینار باقی.

مانند چهارده دینار سبع صحیح داشت نوشتیم از شش دینار باقی هم شش سبع گرفتیم شد مجموع اعداد کسر
هفت مساوی کردیم کردند سهم اما تمیز که هفتم کسور لسعه است ربع عدد جون
اضعف کنند ثمن آن شود مثل سهم در ربع آن در تمان و اضعف ربع در تمان
مانند وهشت یک هشت تمان است لاشیع ازهشتم کسور لسعه است چون عددی را
ثلث کند ثلث آن ثلث تسع است مثل سهم در ثلث آن سه تمان و ثلث تمان
مانند شود نه یک تمان نه تمان است لاتعشیر که نهم کسور لسعه است در عدد واحد و منکسر
صحیح العشر عشر آن را گیرند چون مانند تمان لله عشر آن است و به عشر اگر اعداد
عشر دارد و در واحد و منکسر غیر صحیح العشر مثل اعمال سابق از مرتبه فوق گرفته تنزل دهند و
عشر گیرند تا عمل تمام شود چون سهم هشت تمان را تنزل داده هشتاد هزار دینار شود
هشت هزار عشر گرفته نویسند و هشت هزار را تنزل داده هشتاد صد دینار شود هشتصد دینار
عشر گرفته نویسند و هشتصد دینار باقی را تنزل داده با پنجاه دینار هشتصد و پنجاه دینار
هشتاد و پنج دینار عشر آن از مجموع سهم شود چون ده مساوی کنند گردد سهم
لاتضعیف در مساوی کردن است اگر مبلغ بیشتر همان را مساوی کنند چون یکتومان
در تمان شود و اگر با کسر است برخلاف اعمال سابقه از مرتبه تحت گیرند و در مساوی کنند
هرگاه بعد از در وی شدن همان مرتبه متحد است در جای آن نویسند و اگر زیاده است
یا ده نسبت آن مرتبه رسیده در جای آن مرتبه نویسند و اضافه را نسبت بمرتبه فوق
برده یک حساب کرده بر تضعیف فوق افزایند چون جمع در تضعیف آن
شود چه اینکه از هفت دینار که چهارده دینار شود چهار دینار آن را با هفت دینار در مرتبه
متحد است در جای هفت دینار نویسند و ده دینار آن را که نسبت بمرتبه فوق حکم یک دارد
بر تضعیف پنجاه دینار افزایند یازده شود یک آن که ده دینار است و پنجاه دینار در مرتبه متحد
بجای پنجاه دینار نویسند و ده را بهمان دستور مرقوم یک گرفته برده تضعیف پانصد دینار
افزاینه

قواعد امالی سلطانی

در معنی استعاقه اسامی اعداد و اصطلاحات مسیر دفعه

اول در معنی استعاقه و اسامی اعداد مجهول ریاضیات

دوم در معنی استعاقه مشتمل بر بیع ممال

سیم در معنی حساب

افزایند یازده شود یک آن را که پانصد دینار شود بر جای پانصد دینار نویسند و ده آن را
یک حساب کرده بر تضعیف پنجهزار دینار افزایند یازده هزار دینار شود یک آن را که هزار دینار
باشد بر جای پنجهزار دینار نویسند و ده آن را یک حساب کرده بر تضعیف پنج تومان که ده شود
افزوده یازده شود یکتومان را بهمان قانون در جای پنج تومان نویسند و ده را که یک حساب کرده
بر مرتبه فوق برده ده تومان نویسند که مجموع آن یازده تومان و یکهزار و یکصد و چهارده دینار
لاجمع و آن با هم میزان کردن دو مبلغ یا بیشتر است چون ده تومان و یکتومان
جمع کنند سه تومان شود یازده هزار و هیجده هزار و چهار تومان و پنجهزار و هفتصد دینار
در جمع کنند شود در جمع هم همان قانون تضعیف ملحوظ است و ابتدا
از مرتبه تحت کنند و جمع نمایند اگر با همان مرتبه عددی متحد دارند نویسند و علاوه
هر ده عدد را

دوم در وضع ممدار

وراین اسناد ... ۱۲۵۵

مقصد
در معنی استیفا و نامی اندازها و اصطلاحات مشتمل بر دو دفعه
اول در معنی استیفا و نامی اندازها محور ... باب
اول در معنی استیفا مشتمل بر ... سال

نجم در معنی سیاق و سیاق عربی است صاحب کنز اللغه گوید سیاق راندن و جان کندن و نزع
او نیوق آید زیرا در ماضی او بروزن ساق است بر مثال قال چون قال یقول ساق یسوق
سیوق و از هفت وجوه اجوف است و در اصطلاح نامی گوید سیاق در لغت راندن و
در اصطلاح جمع و خرج بدستوری که استادان مقرر کرده اند و بجهت هر امری رقمی و برای
هر حرفی علامتی تعیین نموده

دویم در نامی اندازها مشتمل بر شش صیغه در شرح هر یک و در ذیل صیغه آن تقدر یکه یابد ...

اندازها	حلد	دفتر
ریسمان	...	...

اول

لغت فارسی است بفتح همزه و نون و دال ابجد و الف و زا و ای هوز در لغت سه معنی دارد
چنانکه صاحب فرهنگ جهانگیری گوید اول قیاس باشد دویم قوت و قدرت سیم ...
راست ... بادها ... کشید در اندازها خویش ... سیم ... هر چیزی را
گویند ... کلام و در اصطلاح اهل این فن چیزی را گویند در از مقوا سازند که ... ضخیم
ولی نازک ... سوراخی در وسط آن باشد و ... در آن گذارده بمقراض قطع نمایند تا
اطرافش مساوی باشد در حقیقت معنی سیم لغوی است

جلد

لفظ عربی است در لغت در اصطلاح دو پاره مقوای پوست گرفته یا دو تخته چوب گویند که از فرد بزرگتر ساخته دفتر را در میان آن دو گذارند و بریسمان مستحکم کنند تا در حمل و نقل از هم متفرق نشود و مجاز از باب تسمیه کل باسم جزو دفتر را جلد گویند چنانکه گویند فلان شاق در پشت جلد فلان استوفی یا محرر کار میکند یعنی از روی دفتر او علم سیاق می‌آموزد و مخفی نماند در پشت جلد نقش ارباب است در دفترها پس از نقوش محرر رو بجلد میکند شاقه در می نویسند مواجه محررات گویا در پشت جلد نشسته است

دفتر

در اصطلاح عبارتست از اوراق کاغذی چند که در آن کتابت احکام روز بروز یا تشخیص مالیات و غیره ولایات یا جمع و خرج صاحب جمعی یا توجیه برات و حکم فرامین و ارقام و تعلیقه‌جات نوشته شده باشد جمع آن دفاترات و از پنج نوع بیش نیست

اول دفتر روزنامچه — دویم دفتر اوارجه

چهارم و پنجم دفتر توجیهات و مقررات

و شرح طرح از هر یک از دفاتر و نسبت و گنجون دفتر در چهار رساله گفته میشود

اول در دفتر روزنامچه — دویم در دفتر اوارجه

سیم در دفتر توجیهات و مقررات — چهارم در نسبت و گنجون دفتر

رساله اول ١٢٥٥

در روزنامچه

مقدمه

در معنی اجمالی روزنامچه

اول قسمی در روزنامچه

دویم در اسامی اصطلاحات

باب

اول در طرح و وضع دفتر روزنامچه و آن از ارکان است و جریده التعلیق و قانون نیز گویند و آن مقدم بر دفاتر است انکه اول روزنامچه بصیغه مورخا در سر ورق اول بدفتر کتابت کنند و در زیر آن در خط وسط متصل بخط روزنامچه نویسند در سنه فلان و بعد عرض آنکه از سر ورق پائین تر در بدل نویسند در شهر فلان و در زیر شهر فلان بلد ضلع بدین نگارند یوم فلان و هر چه در آن روز از صاحبکار بعد از احکام و تشخیص تاب و جمع و خرج و فرامین و بروات بدون ملاحظه تقدم و تاخر و تکرر جمیع در تحت یوم فلان نگارند بدین صورت

سنه

فلان

ربیع الاول

یوم الـ

غره

بعهده فلان [illegible] فلان ولد [illegible] الجار [illegible] تحویل فلان جواب [illegible] بشرح مضمون در ماند

انکه گرفته آورده تحویل فلان نماید

نوشت

فلان حواله فلان — و نسبه فلان حواله فلان

عامل — الـ

سنه

فلان

ربیع الاول

یوم الـ

حکم و اصطلاح در دفتر روزنامچه مرتب [illegible] نسخه اصل است و اعتبار و در عدم حک و اصلاح [illegible] الرقمی نغیر باید

در زیر همان دفعه یا صیغه اعتراضی نماید و مشخص شود نوع تغییر چه است همچنین جایزه هم در این دفتر مجوز نیست زیرا که جایزه علامت مقابله نسخه فرع با اصل است و این جمع اصل نسخه است پس جایزه کشیدن خطا است

اصطلاحات اهل این باب است هر در تحریرات با تغییرات تحریر لازمه است باید نوشت اگر دفعه یا بابت اقتضای کتابت کند گویند دفعه یا بابت نوشته شود و در زیر آنها اسم آنچه را خواهند نویسند مثل آنکه

نقد و جنس

نقد و جنس

و اگر خواهند همان اسم را به جای دفعه یا بابت نویسند گویند صیغه باید نوشت مثل

نقد

۱۲۵۵

ل

وا اس استیفا

ت‌نگار سکوی

مصحف

مستمری و دفعه

اول مستمری و بابات

و رسم و رسوم و اداکافه

اضافه

و صیغه جمع وصیغه تفصیل را در این دفتر ابواب جمع (؟)

در رسم دو طرح دفتر اوارجه و در حقیقت جلد فرات است که در مسلوب دیلی تشخیص مالیات و غیره و ولایات ابواب و دیلی جمع و خرج صاحبجمعان طریقه طرح دفتر اوارجه مالیات و غیره است در باب تشخیص مالیات است با صاحبان بابات یا از الوجوه اگر تشخیص مالیات است یا مالیات و ولایات است با مالیات ابلاغات و اخراجات اگر مالیات و ولایات است بعد از نوشتن لفظ سر رشته بجای روزنامچه و قید سنه طریقه که در دفتر روزنامچه گذشت لفظ اوارجه در بدل فرد خرج شده است اشتر فرد یا نده کتابت نماید بعد از آن صیغه ابواب المال و لفظ مالیات و صیغه ولایات و مملکت و اسم ولایت را بدل کتابت کرده جمع او را در تحت آن در بار نویسند به طور

سر رشته

سنه فلان

اصل

ابواب المال

مالیات

ولایات

فلان

عراق

صیغه

بلاد

والی

و اگر مالیات خالصجات است بجای ولایات لفظ ابلاغات یا اخراجات هر کدام خواهند با لفظ طایفه بدل کتابت کرده جمع را در زیر طایفه و اسامی را زیر نویسند به طور

سر رشته

سنه فلان

اصل

ابواب المال

مالیات

بلاد

طایفه

طایفه فلان

و اگر تشخیص صادرات و اخراجات از وجوه ... لفظ ... لفظ صادرات را بی را از وجوه ... عمل ... تشخیص مالیات
تمام شده باشد بدین صورت

سر ...

سنه ...

الوجه ...

الوجوه ...

صادرات ...

و اگر صادرات ... تحویل ... و لفظ ... از وجوه ... صادرات ... بدین صورت
... و طریقه خرج ... و اخراج بعد از نوشتن لفظ سررشته و سنه و لفظ ... ارباب التحاویل
بدین بجای ارباب ... نوشته و التحاصیل کوچک در حشو آن نگارند بدین صورت

سر ...

سنه ...

اصل ...

ارباب التحاویل

والتحاصیل

و اگر عوض تشخیص جمع است ... تشخیص ... جمع ... تحویلداران هرگاه تشخیص جمع ... بعد از نوشتن سررشته
و ارباب التحاویل و التحاصیل ... لفظ التحاویل ... و لفظ ... جمع ... و لفظ ... بدین و لفظ مفرده بدین
کتابت کرده ... جمع است در زیر مفرده نویسند بدین صورت

سر ...

سنه ...

اصل ...

ارباب التحاویل

والتحاصیل

التحاویل ...

جمع ...

...

...

و هرگاه تشخیص جمع تحویلداران است ... لفظ ... جمع ... لفظ تحویلداران نویسند بدین صورت

سر ...

سنه ...

اصل ...

ارباب التحاویل

والتحاصیل

التحاویل

...

...

...

...

و ابن ...

...

...

...

...

...

و هرگاه تشخیص تحویل تحصیل باشد در زیر ارباب التحاصیل و التحاویل لفظ التحاصیل و لقب با اسم محصل
بدین کتابت کرده تحویل در تحصیل او واده شده است نویسند بدین صورت

سر ...

سنه ...

اصل ...

ارباب التحاویل

والتحاصیل

...

...

بهتر است در هر یک از این صیغه‌ها بعد از آوردن آنچه ... لازم است در فردی ... نویسند بدین صورت

سیم در طرح دفتر توجیهات مقررات دفتر توجیه دفتریست که در ان ثبت کنند و حوالجات
در مهوی حواله مشو رسم طرح دفتر توجیه آنست که بعد از لفظ سررشته انشاء و نه لفظ
توجیهات بجای لفظ اواجب ثبت کنند و مقررات که حکمی در حشو آن نویسند و لفظ توجیهات
بدون مقررات مدنی گفته پس از کتابت توجیهات بدون مقررات هر صیغه از مخارجی که باشد
بلفظ یا در زیر دفعه نوشته بهتر آنست که در نوشتن صیغ رعایت حرف هر صیغه بترتیب حروف
تهجی بشود و حول صیغه یا دفعه نوشته شود در تحت آن برات برات نوشته مبلغ برات اگر گوشواری
کنا ثبت کنند و بعد از اتمام مبلغ محاذات صیغه برات وجه مدنی نوشته در تحت آن نویسند
در حواله فلان و مبلغ را در بازان مرقوم دارند بدینصورت

سرشت

سیم فلان

توجیهات

و مقررات

حواله فلان ثانی ربیع الاول

فلان

حواله فلان

و دفتر مقررات دفتریست دفتری است در آن ثبت مرقومات احکام و براورد و عملکرد و ممیزی و غیره در این قوم
طریقه طرح آن بعد از نگارش سررشته و توجیهات و مقررات مقررات مدنی ثبت کرده هرچه احکام
و غیره در خواهند ثبت کنند در تحت آن صیغه یا رقم یا براورد یا عمل که یا نظیر آنها نگارند بدینصورت

سرشت

سیم فلان

توجیهات

و مقررات

مقررات

حواله اشتباه ۱۲۵۵

سیم شکور

مصنف رودفعه

دویم در اصطلاحات مندرج در باب

اول در اصطلاحات مخصوصه

ربیع الاول

دویم در اتصالات گوشوار رسم است در هر دفعه و باب و صیغه در گوشواری نوشته شود و در وجه
دیگر با التزام اتصال آورد اتصالات آنچه که طریق اتصالات ثانی هرچه آید در میان در خط گوشوار
در تحت یکدیگر مرقوم شود و در این اتصالات شرط رعایت پنج خط یا هفت خط مثلا که
هرچه شود باید در وسط نوشت اگرچه تا آخر خود رسد و برشته ثانی قلم خود بلی خط با صیغه اول
اتصال گوشوار را بابت از خط آخر بدنی قدری بلندتر نوشت تا مشتبه با اتصالات بدنی
نشود بدینصورت

۱۲۵۵ سرشت

سیم شکور

و این علی‌الحکمه است که فرق میان اتصالات گوشواری و بدنی ظاهر باشد
هر دو اتصالات خرجی و منهای اتصالات حشو را هم هرگاه باید نوشت در محاذات اتصالات بدنی در جانب
از دوم خط بدن فوق اتصال آورند بدینصورت

۱۲۵۵ سرشت

سیم شکور

و بارز شدن در هیچ خط این اتصالات هم نوشتن جانب راولا و جانب یمین با نخی در اتصالات
بدلی مذکور شد تمام منعقد و اتصالات منهای بهمان رسم اتصالات خوبست ابدا باید در جانب قرینه اتصالات خوبی تنگها بر می‌دارد

سر سنه ۱۲۵۵
سنه سکوریل

الف
الی الاول
ها
و لا
ای

چهارم در اتصالات ضلعی رسم است از ارد فعات و بابت وضع ضلعی کماج شود نگارش در اتصالات بعد از
نگارش اتصالات بدلی محاذی آخر صیغه وسط آنها در هر یک از ضلع در آن صیغه در فذ پیش نیفد
در وسط آن بجای کوش کو نوار ضلع شود اتصال را مرقوم دارند

سر سنه ۱۲۵۵
سنه سکوریل

الف
الی الاول
ها
و لا
ای

کتاب فلان
کتاب فلان
کتاب فلان
کتاب فلان

۱۲۵۵
نوادر الاسناد
سکویل

معرفت
مقدمه در دو مرقعه
دوم در اصطلاحات متفرقه
اول در اصطلاحات غیر مکتوبه

عربیست از بروز و ظهور و در اصطلاح وسط فرد محاسبه و روات قبوض را گویند و از او در آنجا
آنچه مکتوب منعقد بروز و ظهوری در صحت عمل و عدم تغییر و تبدیل دارد بر خلاف خشو

عربیست

مصطلح اهل فن از قرینه خط اول فرد از دو تا بال بکشند تا خط آخر بدین فرد را گویند

لفظی است فارسی صاحب برهان گوید آراج با جیم بروزن با معنی تالات است که نهب و غارت
و از هم جدا کردن باشد اهل حساب چون خواهند که جزو جایی را از سیاقات جمع کنند و یک
میزان را بنویسند جمع مرقوم تحت دفعات یا بابتها یا صیغ سیاقی نقل کرده آنها را
میزان کنند و در محاسبه در محل خود نویسند این نقل را تاراج گویند زیرا که بیرون بردن
از محاسبه واقع او تاراج اموال از جا تشبیه کرده اند

عربی در لغت نامی گویند برکندن و بر کردن است و در اصطلاح آنچه از او جمعی یا خارج محتاج تعلیم است
و در این محاسبه نویسند تمام الکلام بمعنی لغو هم آمده است چون مرقوم و در این محل لغوات و تصحیح
آنچه بیارزد می آید جای کتابت از ابابت تسمیه مالی با اسم حال حشو گویند توجیهی دیگر آنکه
حشو بمعنی برگه است از برای جاهلی دیگر چنانچه احشار را از غذا پر زنند تا کیفیتی از آن
حاصل کنند بدل با تحلیل شود در حقیقت مکتوب و در این محل هم انباشته است در پس از دو جمع

مبحث دوم در دفعه

درس دوم در اصطلاحات عمل ریاضی

اول در اصطلاحات غیر ملفوظه

درس دوم در جمع ... در خواهند تعداد کنند بدین صورت

و اگر اجناس مختلفه در حشو باشند بعد از نوشتن آنها در حشو مقرر او سعر آن را زده هر یک را ... فرو نویسند

و سعر کنند و مبلغ را در بار زر نیز آن آورند بدین صورت

سیم در تعدی در خواهند قدری از آن کل خمس به قدری جنس اجناس جریده ... مقدار را در حشو نوشته مقرر العدد

را آن زده و در بار زر تعدی الصیغه یا تحت و دفعه کعشه آنچه منظور است نگارند و قرینه اسم جنس یا اجناس را

از صیغه باب دفعه نوشته عمل را تمام نمایند بدین صورت

دوم در قدر تعدد با بند و قدری اجناس تجدید

اول در قدری تعدد با بند و قدری جنس تجدید

در صیغه نوشتند مقرر العدد

در صیغه نوشتند مقرر العدد

در قدری دفعه نوشتند مقرر العدد

در قدری دفعه نوشتند مقرر العدد

آنچه موضوع شود با عمل دیگر در دفتر واقع می‌شود حال آنچه در بارات خواهیم علاوه توجیه

حشو اول زیر هر دفعه و صیغه آن نیست در دو محاسبه و روات و تعلیقه‌جات نویسند تا یک مرتبه با آخر ماده

در بعد از فرق ... نهایت مرقوم شود و کتاب حشوی تجهات چند است در دو برشت بیان قلمی می‌شود

اول در تعدی در خواهند جنس تجرید

دوم در جمع در خواهند تعداد کنند

سیم در تعدی در خواهند قدری کل خود باشد و قدری جنس تجرید

چهارم در جمع در خواهند قدری کل خود تعداد قدری نقد شود

پنجم در جنس یا اجناس تجنیس یا اجناس تبدیل کرده یا قدری یا همه کدام ... و قدری تبدیل کرده

ششم در آنچه خواهند قرائه

هفتم در آنچه خواهند کاهند

هشتم در تحقیق تحصیلات ...

اول در تعدی در خواهند جنس تجرید بدین صورت

اگر چه اجناس مختلفه خواهند ابتیاع کنند بعد از نوشتن مبلغ در حشو مقرر را زده اجناس مختلفه را در بارز نگارند بدین صورت

سعر را اجناس

نوعی دیگر هم این عمل را تمام نمایند که تعدد را در حشو نگذارده ... بر آن زنند و اجناس را بعد از ... با تمام دوران

دقت در اعضای کنند و باشد نگارند و کل را در بارز نویسند بدین صورت

مقدمه

سبک بردوفعه

دویم در اصطلاحات عمر مجموعه

اول در اصطلاحات عمر ملحوظه

ششم در آنچه خواهند افزایند مبلغ با مقداری را در جزو نویسند و مقرر نقد آنچه خواهند افزود بعد از مقرر نویسند میزان برود را در بارز نگارند بدین صورت

[illegible]

و این عمل با نگارش جزو جزو یا جزو آنچه علاوه می‌کنند اگر جزو داشته باشد نقد و تی می‌کنند

هفتم در آنچه خواهند کاهند مبلغ با مقدار موضوع را در جزو نگاشته بخط منها آنچه منظور است از آن کم نمایند بدین صورت

[illegible]

این جزو منها هم اگر جزو داشته باشد نقد و تی در نگارش نمیکنند بدین صورت

[illegible]

چهارم در جنس با اجناس در خواهند قدری که حاصل جمع قدری نقد شود جنس یا اجناس را در جزو نگاشته کرده مقرر احتساب الجمل زده بهمان طریق در نقد مذکور شد عمل را اتمام نمایند بدین صورت

[illegible]

پنجم در جنس یا اجناسی در کیلین یا جنس تبدیل باید یا قدری که حاصل جمع کنند آنقدر را تبدیل کنند

اول مبدل جنس بجنس

[illegible]

ششم در قدری جنس را بکار دادن و قدری تبدیل کردن

[illegible]

هشتم در تشخیص محصولات ... بار از اصل عمل را در خوش نگارند بمعنی ... عمل معامله را اتمام یابند

محصول شتوی هذه السنه ... فلک الدین جناب آصف الدوله در اراضی ... برآورد شده

[illegible]

مالیات ... سلاخور ... معوقه ...

[illegible]

مدنی عمارت جلد ... لیات ... مصالح

[illegible]

لغتی است مرکب از فارسی و عربی و در اصطلاح اهل فن سیاق عددی ... را در بعد ...
... و جای کتابت الفاظ است سرقلم گویند و سرورق هم می نامند

عربی است بمعنی پهلو در اصطلاح اهل این فن هر یک از ... خطوط ...
که حاصل شود ضلع گویند ... خلاف خط مورب ... ضلع ... و آنکه
در جهت ... خط است ضلع ... خوانند زیرا ... در مواجهه داشتن ... اول ...
... ثانی ... بمعنی ... ثالث بمعنی ...

[illegible]

۱۲۵۵

مقدمه مشتمل بر دو دفعه

دفعه دویم در اصطلاحات ...

دفعه اول در اصطلاحات غیر مکتوبه

طومار

عربی است بمعنی کاغذی چند را در سر هم چسبانند و در آنها چیزی نویسند چه از نوع حساب یا چیزی دیگر و از اوائل کتیبه
اهل این فن را هم قاعده آنست که هر نوع حسابی را در کتابت ... دارد بر جنس کاغذی الصاق زنند و سر
وصل ها را مهر کنند تا از تغییر مصون مانده ... و این طومار گویند صیغه ... طومار
نوشته میشود یا هیچ صیغه ... یا صورت محاسبه فلان یا صورت جمع و خرج فلان یا صورت اخراجات
فلان یا صورت تقسیم فلان ... طومار هر چه باشد اسمی دیگر ندارد و مقصود هم همین است که عبارت از کتابت جمع
و خرج ... نوشتن و ... و بریدن ... گویند در این ... طومار ...
کرده اند و اجزای چند ... هر چه خواهند در آن نویسند و این ...
... نقل مصون ... رفع احتیاج از محاسبه اسهل است و از اندراس
بیشتر ...

قرینه

لغت عربی است و عبارت است از دو چیز مقابل یکدیگر چه در جهت مواجهه و چه در جهت طرفین چیزی یکدیگر را
واقع شدن و بمعنی علامات و امارات هم آمده است چنانکه گویند از قرائن چنین مفهوم میشود
و در اصطلاح اهل این فن خطوط غیر مکتوبه حاصل از دوران قلم و خطوط مکتوبه در یک ... دیگر ...
جمع شده ... مقابل یکدیگر افتد قرینه گویند چنانکه در خط غیر مکتوب از قرینه اول تا آخر ...
گویند ... اول و آخر از قرینه سیم تا چهارم ... در خط ... دویم و پنجم و قرینه مکتوبه مثل ...
در قرینه ... نوشته میشود مانند ... در قرینه ... با حروف ثالث در قرینه حرف اول ...

...

... فارسی است بمعنی گوش ... مانند اهل این فن ... در خط ... و پنجم ...
قلم شکسته گوشوار گویند

الف

گوارار فارسی است بمعنی همان ورگوارار که گذشت اهل این فن هاپی خط سیم و چهارم از دنبال قلم در فرو نشنند گوش گوارار نامند

ب

گوش گوارار فارسی است بمعنی همان که گذشت اهل این فن وطی هر خط سیم و چهارم در همان خط وسطی حاصل از نه گردن فود باشد گوش گوش گوارار اسم کذارده اند و در حقیقت با جمل باز یکی می شود

ت

گردن رسم اهل دفتر است هر چیز فوهی نوشته باطل شود و خواهند از روی آن نقل کرده باطل را هم داشته باشند و مشخص شود که این فوه باطل است همان گوشه سر فود را که به گردن مشغلی حاصل شده بیاکنند این با یکهان را گوشه گردن گویند و چون محرر بشاق گوید فود را گوشه کن مقصودش است در همان فود گوشه را بیا بیاکنی

مقامات عربی است

اهل این فن جای را در تخمه خواهند مفصلاً کتاب کرده ابنا جمع سیاهه بیند و در طوماری چنانکه رسم معهود بود با درکتابچه چنانکه قانون متاخرین است نگاشته شرحی در بالا بنت و در بالای آن نویسند ابواب مقاصات کی بیند از عزیزی تحقیق شد لفظ در لغت دیده ام بمعنی دادن و گرفتن اسناد جمیع خرج ممهور است چون و در جای که مقاصات دهند قبوض ممهور را ارد باشند و بروات و تعلیقه جات ممهوره را اگر بیند معنی لغوی خواهد بود

ال

لفظی است عربی بمعنی تراز و دو اسم یکی از بروج دوازده گانه فلک هشتم هست در تراز و ماند و در اصطلاح اهل این فن حاصل مبلغ با مقداری در جمع کردن در جزو با اجزا بسیار صورت بندد میزان گویند و میزان نه جای نوشتن آن جمع است

١٢٥٥

وارس اسناد فی اسناد سنه ...

٣٩

مقرری از دفعه

دوم در اصطلاحات مقرری و رسومات

دوم در اصطلاحات مکتوبه محیری

اضافه ونظایر آن	المقرر والحجه بان ماند	باقی
ناریکه	بالمنافع عف	تسبیح بردوش
جرح فوملصق	باقیه الزیاده	میزان نمبرده
ناص	رقیس	جایزه
جملتان	رات عن الحشو	نور المطلق
عروض الحشو	فی	کما وصله
معررا	منها والحجه بان ماند	موضوع عن الحشو
نسخه کشیدن	اضعف	وضع عن الحشو
محیت	براد	الضعف
نکون		

صاف ونظایر آن

صاف الساقه

سبع

عربی است نامی گو مد در لغت رسیدن باشد و در اصطلاح حرفی با ۲ که بصورت آمد و خبری دهد از آن فرا اندیشد ابراز اضافه گویند در کلامه بمعنی لغوی اضافه نسبت دادن است و در اصطلاح آنچه بعد از میزان نسبت اخراج و نوشتن در میزان خواهند در میزان فرا یند بلفظ اضافه در سر یا در جانب یمین میزان نگ زنند علاوه و در یسار در جانب خلقان لغت هر در میزان را امر فوم ساز نقش

ازهای فرا

وان اضافه هم قرینه اصل می آید و در جای در مفتاح باشند

لطائف بالباب

لطائف منافع محصول خالصه

ذخیره است که القضا الذی الصحیح الدائم ازنده ادیاد آنکه در کی صحیح ۲ صحیح ۲ واذکو

1255

40

واین است

هفت صد و دفعه

دوم در اصطلاحات محرر است

سوم در اصطلاحات ملتوبه

واضافه مران

بجای بلوا الضعیف هم نویسند بخصوص در وقتی در در علاوه باقی را ادو نوشته باشند صحیح است
و رسم است در الاضافه و حملتان در نقطه هر طرف از بالزاکه و بکون بلند تر باشد و بالزاکه و
بلون هر طرف از زاده و نجیب را که مکتوب تحت هر یک از انها تا به تحت رسد در حقیقت
جزو است و مکتوب تحت بحث مران و مقرر انکه جزو در بدل نسبت مران کتابت شود و این
وقیعه بر بزرک دقیق ظاهر است و هرگاه در تحت صیغه نهان الاضافه علاوه نمود و خرج
حرف بحرف نوشته نمود و در تحت حرف باقی باقی بیابد و علاوه را ان خواهند نمایند باز
نهان الاضافه خواهد نمود و قرینه حملتان بدینصورت و همچنان در تحت دفعه با بابت
باباقی الصیغه بالزاکه از سه دفعه موافق انچه مرقوم شد علاوه در تحت هر صیغه مکتوب نمیدانند بلکه غلط است

فی

الاضافه

صیغه است در اصطلاح اهل حساب علاوه کردن باین صیغه مخصوص است العلاوه مرقوم تحت الباقی
و تحت حرف باقی و تحت دفعه باقی و تحت بابت باقی و تحت باقی الصیغه در جمیع در حقیقت
جمع رمعوی است و همچنین علاوه مرقوم تحت الفاضل و تحت تتمه و تحت دفعه که تتمه و
تحت بابت تتمه و تحت جمیع در حقیقت خرج معوی است و جای کتابت الاضافه در هر یک
از مواضع مرقومه در کوشه است و قرینه لفظ حملتان نگارند و مرقوم تحت هر کدام را بامرقوم
تحت الاضافه مران کرده و تحت حملتان نویسند بدینصورت

فی

والاضافه

والاکر عمل علاوه را باقی خواهند در تحت های صیغه یا دفعه یا بابت یا غیره که به الاضافه علاوه
کرده باز علاوه نمایند الصیغه بالزاکه علاوه نمایند و قرینه آن انکون لفظ اجزو در مرقوم
تحت حملتان و تحت بالزاکه در تحت یکون مرقوم دارند بدینصورت

فی

والاکر علاوه باقی خواهند نگارش دهند مرسوم صیغه بالزاکه و قرینه آوردن تحت تمام نمایند بدینصورت

فی

و والمقرر دفالمقرر ثم المقرر و آنچه تکرار واو و فا و ثم مکرر شود جمع در مراتب تکرار عمل چه شوی و چه
کرواری و چه تحت میزان غلط و چه در روات و قبض و غیرها بعد از نوشتن مقررات
در تفصیل آن در تحت صیغه مقرر مشروحه ذکر شد ان شاءالله در تکرار عمل بهمان ترتیب
که نوشته شده می‌نویسند یعنی در اول عمل مقرر او در دویم مرتبه المقرر و سیم مرتبه و المقرر و
همچنین تا هرچه حاجت افتد

بالمضاعف
عبارت است یعنی دو چندان شد اگر اهل این فن این عبارت را در تحت مرقوم باز در روات و توجیه
در ضعف صحیح ندارد و نویسند چون مرات یا قبض در عدد روات و غیر آن فرد داشته باشد و اگر
ضعفه نویسند باید ضعف نگارشت و صحیح میشود این عمل چنانکه در ضعفه باید از برای بیرون
کردن مرقوم در بارز است از حذف و اصلاح بر تیر ضرورت

مالیات بهای رمه در داغ آنها قطع شده
مقرر

ابراهیم عالیجاه
۱۲۵۵
اگر زوج باشد ضعفه نوشتن عیب ندارد ولی بهتر آنست در زوج بودن با لفظ بالمضاعف اکتفا نمایند

شرح مجمع دفعه
در ورای اصطلاحات مهر دیوانیات
در ورای اصطلاحات مکتوبه مجموعی

عبارتی است در چنین جزو مبلغ یا مقدار را در اصل فرد حواله کرده بنویسند یا جهة
کمی جا در تحت دفعه یا صیغه عنوان نگاشت یا بملاحظه قرینه یا صیغه جای نگارش نباشد
موربا در پهلوی مبلغ یا مقدار میزان شرح سرورق نگارند و آن جزو را در سرورق قلمی دارند

کتاب فلان
کتاب فلان

شرح جزو ملصق
عبارت است در جزو مبلغ یا مقدار چنانکه در شرح سرورق گذشت خواهند نویسند و سرورق مقدار
از برای کتابت آن کم باشد بهمان قانون نوشتن شرح سرورق در پهلوی مبلغ یا مقدار
بشرح جزو ملصق نگاشته جزوی از آن طرح نمایند و از فلان همان جزوی را محتاج بجزو شده
در آن آورند و صیغه تفصیل موربی در زیر ایالات نگارند و در زیر آن مرقوم
دارند در جزو فلان دفعه یا صیغه و اجزا را آنچه باشد در آن جزو قلمی دارند بر حسب ضرورت

المذکور

1

والاس اسباب

در اصطلاحات ملزمه محرری

ساو عمله

الراله عربی است

والاس اسباب

در اصطلاحات ملزمه محول

و یه است یعنی سعیدی اهل این فن این لفظ را باین صورت رسم کرده اند از برای اخراج

وصیغ محاسبات و نوشتجات در شخص شود نام است تعلیق و آن شوانند نمود بدین صورت

و بعض لفظ را در قبوض و امثال آن بجای توجیه و در برات مرقوم دارند بدین صورت

۱۲۵۵

عبارت است و از اللغه بجای رنگ کردن و زعفران رنگ کردن بعضی از جملت است و سیاه
کردن موضعی در کتابت ... و خطی بر چیزی زدن نوشته است و در قاموس هم گفته
یا می گویند ترقین خطی باشد که در میان کلمه یا حرف از آن خواهند کشید تا این کلمه باطل
را ابطال کرده شود مثلا اگر در کتابتی کلمه سابق نقره باشد قاف او را در از نتوان کشید و کلمه الذی
زر بود ... را هیچکدام را نمیتوان کشید در میان راو را خطی کشند تا کلمه نقره را از او
این خط ترقین بدین ضرورت این خط اختصاص بنگارش میان دو حرف شوند

کشید ندارد بلکه پاره از دو حرف هم هیچکدام را نتوان کشید چنین کنند و اگر کلمه باشد
که اصلا او را نتوانند کشید چنین کنند و اگر کلمه باشد که اصلا او را نتوان کشید
و اگر توان مشتبه بکلمه شود خط ترقین را ابتدا کشند این کلمه را در آخر نویسند چنین [illegible]

عبارت است از جواز که بمعنی عمل چیزی که کردن و ... مساوی باشد و چیزی را که در ازای [illegible]
بعد از آن جایزه و صله گویند و در اصطلاح اهل این فن خطی است که در پایان دفعه یا نسخه بعد از
مقابله با نسخه اصل میکشند بدین صورت ... مقرر باشد که در اول دفعه
در نسخه دویم را با نسخه اصل مقابله کنند این خط را کشند و چون در دویم دفعه مقابله کنند
زیر آن خط گذارند معلوم شود دو بار مقابله شده است بدین صورت
و اگر سیم دفعه مقابله شود العلامت ... از جانب خط جایزه که رانند و باز بخط متصل ... رانند
هر چه مکرر شود ... همچنین میگذارند ... در خط جایزه بدین شکل
علامت ده دفعه مقابله است ... اصل خط جایزه و پنج علامت بعض چهار علامت [illegible]
... نوشته است جایزه خطی باشد در وقت مقابله با تصحیح ... پهلوی مبلغ با مقدار کشند
و آن علامت مقابله و تصحیح ... است و اگر پاره از کتب نوبت این عمل را نمایند در رقم جایزه بنویسند
چنانکه در دفعه دویم رقم ۲ نهند به علامت جایزه و در نوبت سیم ۳ نهند به همچنین کشند

1

در ایمن ...

مشق ... دو دفعه
دویم در اصطلاحات ...
در ... اصطلاحات ...

بعد عرض است عبارت ... که از حشوهای این علم ... اجزای در بدن کتابت
شده خواهند ... با مقداری غیر معین از جزو یا معین در جزو از میزان کل کم یا زیاد
آن اجزا در حشو ... اجزا در بدن کتاب شده ... خواهند از حشو کم کرده
باقی را ... اجزا رقم دارند چون ... کتاب اجزا هم حشوی [illegible]
بکل میزان ... اجزا ... در بار ... آید و ... کتابت ... شده این علامت [illegible]
اهل این فن ... کرده ... دفعه ... باشد ... دفعه ... تمام شده [illegible]
... باشد در این اجزا ... کتاب ... در حشوات ... کرده ... مرقوم گشته است

مثل اول در موضع غیر معین باشد و دفعه ...

مثل اول در موضع غیر معین ... تا آخر بدن کتاب شده

مثل دویم در موضع معین باشد ... مراد محمد حسن بیک ... شده

مراد محمد حسن بیک

المطلق

مثل کتابت حوالجات یعنی غرض از همه احکام فن را اینکه در ادا خواهند مبلغ با مقرر با هر دو از ابتدای معهود حواله باشد رسم است در جلو ... را می نویسند سوی المطلق ... نوشته هر چه را از آنچه در خشو ات خواهند حواله معهودی کنند و باز نوشته ... را هم نویسند و حواله دهند ...

فلان

فلان ... سوی المطلق

... سوی المطلق

فلان

فلان

عالیجاه ...

فلان ... ١٢٥٥

تحریرا فی شهر فلان ١٢٥٥

فلان ... سوی المطلق

فلان

مبلغ ... از ...

فلان ... ١٢٥٥ ... شهر فلان ١٢٥٥

حواله ...

... مستوفی ... و ...

... از ... ده ...

... از ... ده ...

سوی المطلق

و بعضی از محرران این عصر مبلغ با مقرری که بیاید رقم می آید بعد از سوی المطلق نوشتن و در نسخ آنچه در خشو ات نوشته مقرر می نویسند و برات را تمام میکنند

فلان

... سوی المطلق

فلان

فلان ... ١٢٥٥

تحریرا فی شهر فلان ١٢٥٥

ولی آنچه معمول است آنست که عمل سوی المطلق از برای برات نقد و جنس با برات حواله ... باشد در هر کدام را حواله معهودی و ... جمیع علیحده می نویسند و اما نقد و جنس ... را در برات ... و بعد از نوشتن در خشو رات آنچه حواله مرکوزی علیحده یا محلات متعدده شود از خشو موضوع کنند و ... و ارقام را در خشو نوشته مقرر را نویسند و باز آورده حواله کنند ...

فلان

مبلغ ...

فلان ... ١٢٥٥ ... شهر فلان

تحریرا فی شهر فلان ١٢٥٥

بعلاوه
فلان
علیه
اثبات ... حواله فلان
بمعرفت

بعلاوه
فلان
علیه
اثبات ... حواله فلان ... حواله فلان

فلان
...

فلان
...

فلان بابت ... ۱۲۵۵

فلان بابت ... ۱۲۵۵

فی شهر فلان ۱۲۵۵ فی شهر فلان

و اگر مبلغ یا مقدار برات حواله یک نفر باشد ولی اشخاص متعدد باید تنخواه برات را بگیرند جدا جدا
برات خواهند از این رسم است در سواد اتفاق تجزیه کنند به این صورت

... فلان ... محمد حسین ...
... نفر
...

فلان
...
مبلغ ... تومان ...

فلان بابت ... ۱۲۵۵

فی شهر فلان ۱۲۵۵

۱۲۵۵

...

اسم عامی است ... که ... در خواهند ... از وجوهات تحریر ... ان
صیغه برات جای تفصیل کتابت آن باشد تعریف کرده مبلغ یا مقدار برات ... در خو
آن نگار زنند و در ... اتفاق ... کتابت با فروی ... این صیغه ... تفصیل برات را مرقوم دارند
و این تفصیل شروح و در ضمن تحقیق توجیهات مرقوم گردد انشاء الله تعالی و همین عبارت عرض
الحضور را در حاشیه ... با فیه الزیاده وارد و در تحت حرف خرج در صورت ... عرض زیاده
حضور و مبلغ یا مقدار زیاده را در تحت آن نوشته خرجی دیگر هم که باشد نگار زنند همچنین
نوشته شده در تحت ... جمیع خرج از دو خرج و ما بقی خرج ... در صورت ... حضور
لفظی است عربی در لغت بمعنی ... و در اصطلاح اهل این فن وضع کرده اند از برای ...
هرگاه ... خواهند ... به تقسیم ... در حضور نوشته ...
زنند و مبلغ رسد ... بعد از ... نوشته حاصل را ... نگار زنند به این صورت

...

با آنکه خواهند ... قیمت کنند آن جنس را ... و لفظ ... شده از ...
با خروار ... اقتضای نوشتن آن جنس باشد هر چه قیمت است بعد از ... نوشته حاصل را
در بار ... نگار زنند به این صورت
...
وصال رسم است ... این شکل ... علامتی بجای ... رسم کرده اند

[illegible]

لفظ عدد است یعنی چنانچه تفصیل داده شد است این عبارت سیاقی میزان دفعه یا بابت بعینه در
اجزای آن از یک نوع باشد که آنها هم میزان کرده نویسند بدین صورت

[illegible]

و اگر در تحت چنین دفعه یا بابت بعینه دو قلم یا الوان ها هم میزان کرد این عبارت را نویسند
بلکه آن دو قلم را با هم میزان کرده نویسند به همه بعینه نقل نمایند بدین صورت

[illegible]

و بعضی از محرران در چنین میزان بندی در جاهای مختلفه دارند و بعضی از آنها هم میزان بدین صورت می نویسند

[illegible]

و در بعضی اوراق از بعضی از محرران ملاحظه شد در کمال ضعف نوشته اند ظاهراً لغت ... [illegible]
و رقم را کرده و کوچک نوشته به اشتباه شده

والی استان [illegible]

[illegible] دفعه

اول در [illegible]

دوم در [illegible]

عدد است یعنی ثابت کرده شده بمعنی جمع و امر قیاس هم آمده است و ایشان این فن این عبارت را
در مقام ارقام باشد به دو شکل یکی کوچک اول بدین صورت

کوچک در اوایل نوشته اند — [illegible] در اواخر نوشته اند

در جای نویسند از خواهند و آنچه مکتوب خود با خبر آنست علی از اعمال [illegible]
آن در چهار بیان ذکر می شود ان شاء الله تعالی

اول در مکتوب خودی — دوم در مکتوب [illegible]

سوم در مکتوب [illegible] — بیان چهارم در مکتوب [illegible]

اول در مکتوب خودی و در آن چهار دفعه است

اول در افزودن و کاستن — دوم در ضرب [illegible]

سوم در [illegible] — چهارم در تقسیم

اول در افزودن و کاستن [illegible] سال

اول در افزودن در خواهند بر آنچه در خود نوشته اند چیزی افزایند [illegible]
کوچک نوشته بعد از [illegible] لفظ [illegible] و مکتوب [illegible] و آنچه را افزایند بعد از [illegible]
نوشته میزان [illegible] بدین صورت

[illegible]

دوم در کاستن در خواهند چیزی از آنچه در خود نوشته اند [illegible]
بالفظ بعد از وضع [illegible] و آنچه را خواهند کاهند بعد از آن [illegible]
بدون کشیدن خط علامت [illegible] بدین صورت

[illegible]

دوم در جمع و تفریق جنس است چه خواهند جنسی بجنسی دیگر یا جنسی را نقد کنند بنحوی بر دو باب

اول در تمام نقد را جنس یا تمام جنس را نقد کردن مشتمل بر دو مثال

اول در تمام نقد را جنس کرده پهلوی مبلغ حشوی مقرر را با اسم جنس و خروار یا من یا عدد از آن با مبلغی که قیمت آن باشد نوشته حاصل ضرب [illegible] و در تحت آن [illegible] و در باب رقم بدین صورت

مقرر کنند از قرار خرواری

دوم در تمام جنس را نقد کردن پهلوی [illegible] حشوی مقرر را با خرواری [illegible] از قیمت جنس باشد با من یا قیمت آن یا عدد یا قیمت آن نگاشته نقد حاصل را در باب رقم بدین صورت

مقرر از قرار خرواری

دوم در بعضی از نقد یا جنس بعضی را نقد کردن و بقیه را بحال خود گذاشتن مشتمل بر دو مثال

اول در بعضی از نقد را جنس کردن پهلوی نقد حشوی مقرر را با لفظ حسب العمل نوشته [illegible]

مقرر حسب العمل

دوم در بعضی از جنس را نقد کردن بهمان طریق مثال سابق

مقرر حسب العمل

هفتم در معلوم نمودن این حساب بمحاسبه در البقایا و بافته الزیاده دانسته باشد که تعداد رسیدن البقایا و نوشتن بافته الزیاده و نوشتن زیاده [illegible] در حشو و در زیر بافته الزیاده مقرر با لفظ باقی و در پهلوی آن نوشته آنچه [illegible] باقی باشد و در باب زر کتابت کنند بدین صورت

بافته الزیاده

مقرر [illegible]

والسلام [illegible]

۱۲۵۵

[illegible] در اصطلاحات [illegible] بر دو باب

[illegible] در اصطلاحات مکتوبه بحشوی

چهار رساله

اول چهار دفعه

چهارم در تقسیم هرگاه خواهند مرقوم حشوی را تقسیم نمایند پهلوی آن مقرر را با عبارت حسب التقسیم یا عبارت مقسوم نوشته و تقسیم را در ذیل نگارند و ابزار آن در باب رقم بدین صورت

مقرر حسب التقسیم

سایر تغییرات هم همین احوال را دارد و هر مرقوم حشوی مقرر را آنچه مقتضی تعریف باشد در پهلوی مقرر او نوشته [illegible] تحمیل تمام یابد

[illegible] در طلوبات [illegible] خرواری [illegible] تحت الباقی و فاضل تحت الفاضل [illegible] خواهند [illegible] تبدیل کنند مقرر [illegible] تحت الباقی یا الفاضل نگاشته عمل را تمام نمایند مثل [illegible]

اول در [illegible] نقد است و خواهند جنس کنند بنحوی بر دو دفعه

اول در تمام نقد را جنس کردن شبیه با آن عمل حشوی است [illegible] مقرر [illegible] و فلان جنس از قرار خروار یا من یا عدد فلان قیمت و حاصل را [illegible] رقم بدین صورت

[illegible] از قرار خرواری

دوم در بعضی از نقد را نقد کردن و بعضی را جنس کردن بهمان قانون حشوی است و مثل [illegible] و در زیر مقرر را لفظ حسب العمل نوشته بدین صورت

حسب العمل

دوم و را لمه با جنس ب و خواهند نقد جنس بر آورد نعمه

اول در بهای جنس را نقد کردن بهای جمل تمام نقد را جنس کردن ب در مقابله بر مقرر القطاع سعد

ایضا

ایضا

بعد

در بها و بعضی جنس ... بعضی را نقد کنند بهای جمل بعضی نقد را جنس کردن و بعضی را نقد کردن ... و بعضی اجناس کردن است بدون کم و زیاد به صورت

ایضا

حسب العمل

ایضا

در عمل فاضل تحت الفاضل هم همین از اول مذکور است و همین قانون و سیمی در مرقوم شد تمام باید تبدیل جنس ... هم جه و خشو و جه در او شواری ما همین احوال ادار دله پهلوی مقرر ابازی مقرر اگر تبدیل کنند از اسم جنس بدل باعلی در ازیک خروار و خروار المتر باشتر زده نگارند و اگر بعضی را تبدیل کنند پهلوی مقرر را باز مقرر القطاع حسب العمل مرقوم دارند

سیم در مکتوب تحت میزان جمع میزان ... سهو شده خواهند از اخراجات باید مقرر ای ... در جانب یسار میزان نویسند و میزان صحیح را در زیر آن نگارند به صورت

ایضا

این عمل در جمع سه دو نوشته که اصح از حک و اصلاح است

والس ...

بیست و ... در اول

دوم و را ... از اجناس ... بابت

سیم و را ... خرج ...

جهارم در مکتوب ... روز ... اعمال مقرر از حقوق و مکتوبات روزات و فرمان و غیرها ... علاوه ... دیگر در ... بدون احتیاج ... اعمال بعد از نوشتن نسخه برات ... محتاج ... آن مبلغ و مقرر ... هر یک ... کتابت نسخه پهلوی آن مقرر او نویسند و در ... بطریق رقومی کتابت کنند مبلغ فلان یا مقرر فلان است خاتمه ... طریقه ... انشاء الله تعالی

عرض ... تعنی ... ایمان ... این ... دل سهام ... کرده اند از برای وضع کردن انچه را منظور دارند از مرقوم و در خشو کم کنند و باقی را در ... مرقوم دارند به صورت

ایضا

ایضا

ایضا

و اگر پس از وضع کردن اول مرتبه خواهند ... ازقم باید کم کنند ... نوشته بلفظ بعده و بعده و بعده و ... بعده و دوم بعده و ... بعده ... زیاده و او و فا و ... قبل از بعده از جنس کم کنند و باقی را در ... نویسند به صورت

ایضا

ایضا

چنانکه از مثالهای مذکوره بالا ثبت مرقوم گردید که رقم را بعد از متمها و در جانب راست مرقوم داشته ولی
رسم متقدمین اهل حساب آن قرار گرفته و در افراد یکی از آنها که در تاریخ ۱۲۰۳ هجری صعود [illegible]
هجری در دولت [illegible] و سه سال قبل از این تاریخ نوشته بودند ملاحظه شد مرقوم گردیده
و در زیر آن رقم [illegible] صورت آن این است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۲۵۵ شهر ملال

۱۲۵۵ شهر ملال

ربع

ضعف عبارت از آنچه تضعیف آن عدد صحیح شود یا ضعف عددی دو بود و ضعف متساوی
کنند اهل این فن در تحت آنچه در بار زیرات ... باشد این عبارت بدل آنرا
که علامتی باشد ... باین صورت است نوشته اضعف آن مرقوم را در زیر
بار زیر آن نگارند تا از خلل حک و اصلاح مصون بود ...

باب

ان جهت ... ماخذ در حاصل ... جمع ... نوشته شد

... عشر

... مقرر

۱۲۵۵

... شهر ...

... وله

... دول

اول در لغت و ... در سیاق محتاج الیهات

ارتفاع	ارباب احوال	اجرت
احتساب	احتیاط	اخراجات
ازوار	ارباب التحاویل	ارتفاع
استحقاق	استدراک	استقبال
اسقاط	اجمع	املاک
انقلاب	الحاق	الی تحصیل
الی دول	العشک	اخراجات
امرنامه	اصلاح	اشتقاق
انصرام	انعام	انقال
اتفاق	انقطاع	انبار
اتمام	اوارجه	بابت
...	بدر	برات
برآورد	تنخواه	بقایاء المدوّر
بروات	تمسک	تقلید
تجهیز	تحریر	تحریر
تطبیق	تحویل	تحریر
تخفیف	تحصیل	تفریع
ترقیم	ترتیب	تجمیع
ترتیب	تسوید	ترتیب
تکمیل	تسلیم	تسهیل
تشخیص	تشخیص	التصدیق

تعریف	تغلبه	تعریض
تقطیر	تعقیب	تفریق
تقسیم	تقصیر	تقصیر
تقطیع	تجنیس	تقفیس
تکلف	تقلیل	تلمیع
تکلیفات	تسویف	تسبیح
تخمیر	تعطیل	تقبیح
تتمه الفوائد	ترجیحات	ثوابت
حول	ثبت	حجره
حرف	حرفه	خانواری
خلاصه	دفعه	روزنامچه
سایر الوجوه	سرانه	سررشته
سلف	سیورسات	سیورغال
صاحب جمعان	عایدات	صرف
صورت	طعمه	علوفه
علیق الدواب	عوض المذکور	عوضه
فهرست	قرار	قیمت
کسب	مالوجهات	مالیات
مبادله	مبلغ	محاسب
محصولات	مخارج	مداخل
مددمعاش	مراعی	مساعده
مستمری	مفروزه	مفروزات
مقرری	منال	مواجبی
نحو ذلک	مراتب	وجه
وظیفه	والدیات	وارادت

بدانکه اکثر معانی ورد در تحت لغات نوشته مشهور از نسخه ناصی است علامت حرف نون
است و آنچه اکثر است حرف کاف و از کتب دیگر حرف اول آن کتاب و اگر در
باشد ترکیب حرف الف مشهور چون نیک علامت رساله ناصی و کبرات و عبارات
تم از برای اتمام سخن ناصی یا صاحب کنز و غیره است و اصطلاحات اهل این فن سیاق بعد از معانی
مذکوره است

و این اسامی الف

باب الف مذکور

فصل اول در لغات

ابتیاع عربی است به معنی خریدن تم در بجای بهاء المذکور و قیمت نوشته شود ولی فرق این صیغه با آن در آنست در حاصل تحت این صیغه جمع صاحب جمعی مشهود و حاصل آن از صیغه جمعی نمی شود

ابواب المال مرکب عربی به معنی درهای مال است یعنی که در از هر جهت از برای دیوان همیون اعلی جمع می شود

اخراج عربی است به معنی مخرج تم

احیا عربی است و در لغت به معنی زنده کردن است و در اصطلاح زمینی را گویند که از زراعت مانده باشد و حکم تعمیر گرفته و هر کس بحکم پادشاه آن را از زرع سازد احیا گویند تم که زنده کردن و در فراخی نعمت شدن و در باران شدن تم در اصطلاح هر کس زمین مخروبه را برای زراعت و چه از برای عمارت بدون حکم احدی تصرف زراعتی یا عمارتی نماید احیا کنند

احتیاط عربی است و در لغت به استواری فرا گرفتن بود و در اصطلاح تفحص کاری کردن و مبالغه در آن نمودن آن را احتیاط گویند تم که استوار کردن و گرد فرا گرفتن و گرد چیزی برآمدن تم

اخلاف عربی است

ارباب التحاویل

مرکبات عربی بمعنی صاحبان تحویل است و درین فن تحویلداران وجوه دیوانی را که تنخواه دیوان
نقداً جنساً از محلی به محلی وصول و تحویل آنها شده گویند

۱۲۵۵

واصل اسنات

اول و دوم

اطلاق

اطلاق عربی است یعنی از بند رها کردن و اصطلاح اهل این فن در حواله جاتی است که نه بطریق استمرار بمجمل و تعهدی نمایند و یای آن یای نسبت است نامی نوشته است و اصطلاح آنکه هر که را وردیدان مواجبی باشد و دیوانیان آنرا برعاملی یا بعهدی وجه دهند و برات نویسند تا از آن کس بستانند آنرا اطلاق گویند

عربی است

عربی است

ورابس اسامی

اول واول

عربی است

ســـــــــلاح

سـ ـــــــــــقن

سصـــــــــــام

سعـــــــــــلم

واس ابا ق لا
سکور
وسـ ـــــــــــ
اول ورلعاب ول

سقـــــــــــد

سقـــــــــــق

سقطـــــــــــع

سـ ـــــــــــار

وارد المال
... سکور
ول
فرول ورلعات ... لول
ی

...

...

دو دو

...

وداب

معرب است چهار توجیه از نوای اوارکرده اند

یکی معرب اوارا رسیده در مکتوب | یکی معنی آورده آن مکتوب آورده
ورد و فرا او ارجه اوارا شده از دفتر | از دفتر رونا مجه است
رونامجه است

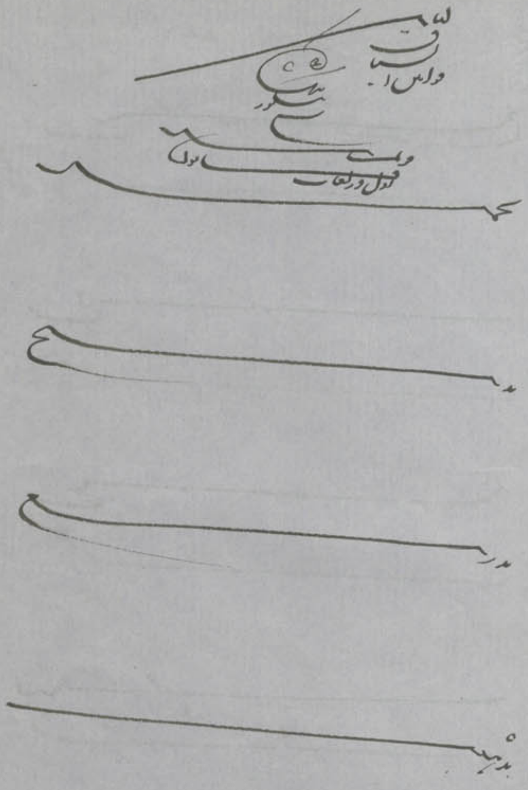
یکی معنی اورا رجه در تصغیر اوراق | یکی جمع ورج در معنی ورج بعضی
جمع ورق است | جمع و خرج است

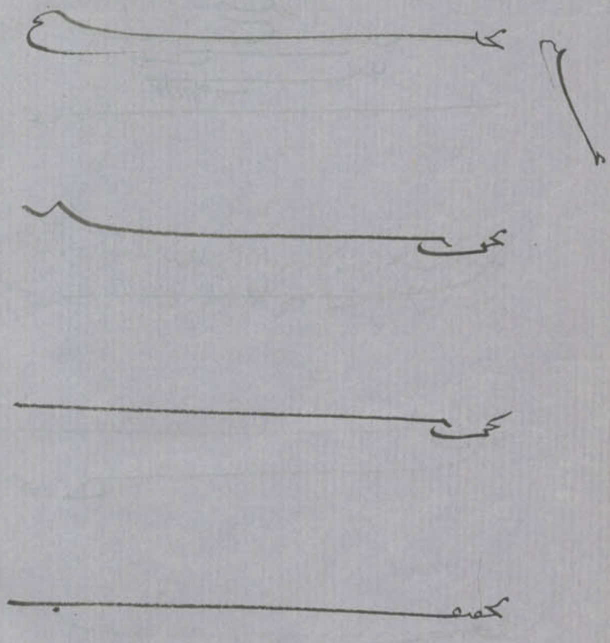
صاحب فرهنگ جهانگیری گوید آوارا و آوار با اول مفتوح سه معنی دارد اول دفتر حساب را گویند
و اوارجه معرب است حکیم فردوسی طوسی فرماید در صد درج بر طوق و یاره همه در بدبیان پر از او
همه در بر و لوانحی نه بده سیم ریزه آهن در در سوراخ کردن نقل بعید و بعضی آن را بالف ممدوده
تصحیح کرده اند و با اول مضموم گرما باشد یکی از معنی ابا که هر دو فرجاب است نامی گویند بعضی
گفته اند اوارجه اوراق جرات و جمعی گویند معرب اوارا است و اوارا کسر اگویند در از خانه
خود بیرون رفته را گفته میکرد دچون اواجه مشغول از دفتر قانون است که با خانه آن بعضی واژ ایکی
بیرون آمده و راین فتر را گفته است و بعضی گفته اند اوارجه را از ورج گرفته اند معنی جمع خرج که اعلام

لفظی است یعنی چیزیکه از جمله چیز دیگر با علت چیز دیگر باشد اهل این فن آن لفظ را در محاسبات بالفظ
درش اله بعد مذکور شود در جائی در نخواهند صیغه کتابتی تا بنه نویسند و لی رسم است در ابتدا دفعه
نویسند چون خواهند که بقرینه دفعه چیزی دیگر غیر از دفعه در زیر دفعه کتابت کنند بابت نویسند و
لدحواله باید قرینه آن بابت باشد حال اکثر محرران خط کشند و نقطه در زیر آن گذارند بجهت
درجون لفظ سایر دکه در بعضی اوقات محتاج نوشتن آن شوند مشابه به بابت در رسم الخط است
رفع الاشتباه بابت با نقطه خطی قرار داده باشند

بهاء المذکور

مرکب عبارت است یعنی قیمت آنچه ذکر شده و اگر آنچه ذکر می‌شود متعدد باشد بهاء المذکورات
نویسند و حال مصطلح است در عوض المذکور صیغه قیمت نگارند





١٢٥٥

۱۲۵۵

وطلا

عربی است بمعنی طلا کردن در چیزی با مع یحیی مالیدن است و در این فن مصطلح است از رنگی
روغن سنداروس عبارت است از روغن کهنه که در بین الناس بکلکی و سنداروس اشتهار دارد
و در حالت گرم شدن آن سیدن آنها مالند

وارس

مذکور

اول و رقعات

واین ا

و

اول و لعات

الفولا

سدلف

در این اسناد ۱۲۵۵

فصل اول در القاب

عربی است یعنی آنچه از برای کسی محرری و مستمر دارند و در این فن مصطلح است از برای لقمه یا نانی
در از برای شخصی برقرار باشد

عربی است یعنی یکی از حروف ... که تهجی که بدون ترکیب حرف دیگر افاده معنی بکند و بعضی
را چون حروف ... حرف رزن گویند و در اصطلاح اهل این فن چهار حرف است که ...
شد نگارند و در آن که حق کتابت آنها در تحت معدوده است حرف اول و حرف دوم قرینه یکدیگر
نویسند و در تحت حرف اول جمع باقی محاسبه قبل و در تحت حرف دوم آنچه ... جمع
کنند یا بالعکس نوشتن حرف اول و حرف دوم یا ثانی در تحت من ذلک خطا است و در
ازاء حرف خرج و حرف باقی در مجمل کتابتشان در تحت الباقی قرینه یکدیگر است در تحت حرف خرج
مخارجی که از بابت باقی است نگارند و در تحت حرف باقی ما بقی را ... هر چه زیاد بود باقی
کتابت شود و مابه الامتیاز در نگارش اول و دوم یا ثانی و باقی کوچک است و در حشو ...

اول

دوم یا ثانی

خرج

باقی

محرری در این حروف ... اغراض ... کتابت باید تسامح در تحریر و حق کتابت از نهاده ...

خانه وار مرکب فارسی است بمعنی خانه مانند که عبارت است از برای جمعیتی فراهم آمده از افراد
احشام و ایلات مصطلح در این فن از برای مقدار کندمی است در تحقیق نان خانه شخصی در سال
مستمر و برقرار گشته و بنای آن بنای نسبت است

عربی است
مال دیوانی در املاک رعیت و منافع کسب اهل حرفت گیرند خراج گویند

عربی است بمعنی کرت یک دفعه یعنی یک کرت و در اصطلاح اهل این فن از برای نقارس فوق مبلغ یا مقداری
در نظر خواهند بصیغه تکرار تث دفعه را اقرار داده و حال رسم شده در خطی با بیصورت کشند و از دفعه گویند
این دفعه و ثابت و در صیغ ... و در تحت مفرده یا من ذلک مرقوم بدل دارند قرینه از ابتداء
از ذکر آوردن در میزان این ... میزان بند نوشته شود چنانکه رسم محرران این ایام
است در سه و چهار و بیشتر قرینه یکدیگر می آورند غلط است زیرا که از در بیشتر شد محمل
سهو محرر است یا اگر یک از میزان نقد بتوان دانست ولد مماله ناکه از در که شد در جمع
محتاج بتا ... خواهند بود و عمل مکرر و بی حاصل است

۱۲۵۵

قوانین ...

فصل اول در لغات

فارسی است و جمعی ... بالد بران در بعضی بلد و اغلب دهات از مردی که صاحب زوج
و اولاد و خوش نشین محلات است مطالبه کنند سرانه گویند و این وجه قرار هر محل و احوال
اشخاص متفاوت از نفری چهار دینار الی سه تومان مطالبه می‌شود

مرکب است از عربیه و فارسی در این فن اصطلاح کرده اند از برای آنچه در حواله کنند
و بشتران دهند

سیورغال

آنچه اعلیجاه میرزا محمد علی شیرازی مستوفی نظام از روی کتاب لغت مفصلی در القاب جمع کرده
عربی و فارسی و ترکی را تشخیص داده معانی را الخط و بیان خود نگاشته اند ترجمه کرده گفته اند
لفظی است فارسی بمعنی قطعه زمینی و ملکی در تشخیص اجاره داده و وجه اجاره را از او نگیرند مصطلح
قوم آن باشد که محلی را که دیوانیان بکسی واگذارند و مال و منال آن را مطالبه ننمایند سیورغال
گویند ظاهرا فرق سیورغال با تیول آن باشد در تیول را در ازای مواجب و غیره دهند و
سیورغال بلا عوض باشد مؤید معنی اخیر است حکایتی در درب رشته شهر ربیع
الثانی هزار و دویست و شصت و شش در دار الخلافه طهران از کتاب زینت المجالس میخواندم
در کتب تواریخ مسطور است در وقتی سلطان ملکشاه سلجوقی بشکار رفته از سپاه
دور افتاد ناگاه بمزرعه از مزارع نیشابور رسید دهقانی را دید در آن صحرا تخم می افشاند گفت ای
روستائی هیچ نان داری در مرا ضیافت کنی جواب داد نان دارم اما را ... سلطان گفت باید
ملوی که من مهمان توام دهقان گفت در باره تو میگوئی در روز جهان مردم مشوی سلطان
گفت این کار در الستان ... نان بمن ده دهقان بزبان آورد که بدکان خباز که او
مرهون می ستاند و چون تو مرا می شناسی چه کار دارم متاع پیش من میگذاری شاید که دیگر را
زمینی سلطان فرمود من این کار در اینجا بخشیدم تو در عوض نان بمن بخش روستائی گفت که
میخواهی نان من بستانی و انگاه کار دخود بکری هیچ به ... رکار دخود بستانی ...
پادشاه خواست از آن گرو روستائی عنان او را گرفت بوسه داد و گفت معذور دار در مطالبه میکردم
چون من ... مزاح ... و سلطان را فرود آورده بده ... داشت ... کباب کرد و مزاحی

ابا

سیورسات و امثال آن

و تیول

اول در لغات

شراب حاضر ساخت و در اثنای کباب کردن سخنان مضحک میگفت و سلطان را بخنده می آورد
و در این اثنا خدم و حشم از اطراف و جوانب رسیدند دهقان دانست در مهمان او سلطان
است برخواسته بکار خود مشغول شد سلطان گفت تو را بدرگاه باید آمد در اراده آن دارم
که مکافات میزبانی تو قیام نمائیم روستائی جواب داد که عادت نیست که از مهمان بهای
طعام بستانیم سلطان این سخن او خوش آمده رفت و همیشه منتظر قدوم دهقان میبود در شاید روزی
بخدمت آید و چون از او اثری نیافت شخصی را فرستاد در او از فلان دهقان سئوال کن در هر گاه
پادشاه مهمان تو نجه است چون از او پرسید دهقان گفت که هرگز سلطان بمنزل امثال ما
فرود نیاید سلطان از علو همت او متعجب شده فرمان داد که دیه را خریده بر او و اولاد او وقف
کردند و مال آن را سیورغال مقرر فرمودند مشغول ... در سیورغال محلی را گویند در نکیسه بلاعوض مواجب
و مستمری و مرسوم واگذارند در

صحیح

صی

مدرس

طعمه
عربی است بمعنی چیز خوردنی غیر مشروب در این فن مصطلح است از برای خوراک جانوران شکاری
اعم از سباع و طیور معهود بعد از آن گوید طعمهٔ شیر که شود رام او منشیر غ که شود صید عصفور
علف

عمل

وارس ا

مرور

وب

اول ورقات ... اول

عف
المذکور

عف

وهی

ار

قیمت عربی است بمعنی بهای چیزی در تجزیه اهل این فن هم بهمان معنی استعمال کنند که تفاوت این صیغه با بهای المذکور جز تصرف محرر چیزی نیست

بالجمله

مالیات عربی و جمع مالیه است و مالیه چیزی را گویند در سلطان موافق حساب از مملکت خواهد و آن ها او اشخاص از قبیل معاملات اجارات و وجوهات نیز گویند یا اصناف و اهل حرفت است و هر یک در تحت صیغه خود مفصلا مرقوم گردد ان شاء الله تعالی

بستنجات

انچه رسم اغلب بلاد است اجارات و اصناف است اگر رسم بعضی بلاد غیر از این هم باشد در تحت اشخاص مرقوم می دارند

اجارات

اصناف

وراس المال

وجه

اول ورقعات

اجارات

در هر بلدی رسمی است و غالب آنست در وجوهات مفصله اجارات گویند

چیت سازی	حلقه ابریشم
حماری	دباغی
دخانی	نگاهداری
سبزوشکر بافی	صباغی
قهوه خانه	قپانداری
قصابی	کارزی
گمرک	تمیزی

و ما بقی را قیاس کرده آنچه عاید شود به دیوان از تفصیل هر یک و طریقه عمل آن بقدری که محتاج الیه در تحت صیغ آن تحریر شود ان شاء الله تعالی

چیت سازی عملی است که پارچه سفید را با انواع مختلف بوته زنند و رنگ کنند و از این حرفت موافق کمی بیش و رونق کسب مذکور از اهل حرفت مزبوره جمع می بندند و انها فیمابین خود بطریق منجه قسمتی ساخته مال دیوان هر چه شود بر خود وارد آورده از عهده بیرون می آیند

حلقه ابریشم

از مصطلحات دفتر است محلی در ابریشم در آنجا که برای خرید و فروش وزن مینمودند مسمی بحلقه کرده اند
و وجه عایدی دیوان را از لباب التسمیه محصول جهت باسم محل حلقه نامیده اند و در بعضی بلاد [illegible]
در حقیقت کرک ابریشم است ولی در ولایتی [illegible] ابریشم آنچه در شعر بافی [illegible]
ابریشم را چون موی کرده بافته گویند و فرقی دارد مبلغی هم از بابت مالیه جماعت شعرباف
مشخص کرده با کرک ابریشم در برآوردی کرده اند جمع [illegible] ابریشم تخمین وارد آورده
در همان حلقه از بایع و مشتری یا احدهما [illegible] می کند مثلا یکمن [illegible] تبریزات [illegible]
یا بیشتر یا کمتر گرفته بدیوان میرسانند

[illegible]

ری

عبارت از جنس و بفارسی ناوانی گویند رسم مالیه ایشان طریق جنس ری است در آنچه
وارد آورده اند از روی [illegible] تقسیم کنند و در بعضی بلاد هم رسم گذارند در ازآن [illegible] آورند
در از هر یکمنی مبلغی معین بگیرند و عوض مالیه بدیوان رسانند و در این صورت محل آن را [illegible]

[illegible]

واس [illegible]

[illegible]

عبارت است
جلد و پوستی در فرنگستان از شتر و گاو و گوسفند بود که بجای [illegible] آید بدون قیمت و عوض از وجهات [illegible]
تجارت دباغ میدهند و حاصل [illegible] و نطع آن را خود دباغ متصرف و بمصرف فروش میرسانند
و مبلغی معین رسم مالیه کارسازی دیوان میکنند

[illegible]

عبارت است
گویند پارچه ریسمانی است بعد از سفید کردن آن [illegible] گویند پارچه [illegible] آماده [illegible]
گذارند و یکدنگ گویند [illegible] قراری دارند در از هر یک توپ پارچه مبلغی
از صاحب آن بگیرند قدری را با اجرت بردارند و قدری را بعوض مالیه دیوان بدیوان رسانند

[illegible]

سرایداری

مرکب فارسی است با یای بمعنی نگاهدارنده سرا جهة اخذ گرفتن مال الدیوان آنچه بار از خارج
به بلد آورند اگر در بلد بمصرف فروش وغیره میرسد موافق قانون رسم این مدت بالت
آن جنس مشخص شده عشر قیمت را میگیرند بهمین علت است این وجه را بعربی عشور و راهداران
اعشار گویند و حال در بلدی هر نوع جنسی را قراری معین داده اند شاید بیش از عشر در بعضی
اجناس و کمتر از عشر در بعضی معامله شود علاوه برانهم جماعت خانان در کاروانسرا اند
موافق مروت خود از هر باری مقداری جنس بعینه در از اجاکشی گویند اگر فقط مصرف شوند و مبلغی
بمباشر سرایداری دهند و اگر آن بار در آن بلد بمصرف نرسد و بلد را اثنا انهم تفاوت اجناس
و هر اوقات از هر باری مبلغی مطالبه شود و از هر مالی در بار وارد مبلغی از بیکاری دریافت
کنند و این وجه را گوترالی نامند از برای الضبط این اعمال مباشرین سرایداری در سرراهها
ادمهای خود در بارگیه میگذرد ثبت رد داشته جهة مباشر از اهل شهر دارند در مطالبه مبلغ قرار داد را
باید محل توقف این اشخاص را بالاسناق گویند بمعنی بالا شماره چه سناق ترکی و بمعنی شماره
است و همچنین از گاو و گوسفند و شتر خارجی مبیعی را در ولایت اس شمار مبلغی مطالبه میکنند
و کذا سالار ابهم مبلغی از ایشان برای هنود در ورود شهر بخواهی میگیرند و بر کسی راستعرض بنشند

سرو سیف

مرکب فارسی است بمعنی ... از اسباب چون جلو پارچه اگر شود گیرند بره یک شهر و بعد از ان شعبه شرو
کرده اند و انحرفت مبلغی موافق کتابی جمع بسته در تمامی در شود مال خانه است و جلو کرباس از انتخو میکنند
از هر جلو در سبازار ه طول است و بجهة بافتن چادر و فدک مهیا میکنند حسب المقطع مبلغی معدول
در بیت دینار الی سیصد دینار مالیه میگیرند علاوه برانهم در بازاری در آن ریسمان در آن بیع و شرا بجمع
و مبتنی بیاز از غزل و بازار ریسمان است ترازو داری است در باید ریسمان وزن کرده از بایع مشتری ز بدار هر
نوبت ده ریسمان مبلغی از پنجاه دینار الی هزار دینار میگیرند و ... عمل اجازه شرو شکر ... از برای ... تقلب
عمل مذکور مرگونا را الجرم استور کرده بمهر مباشر عمل مضبوط میمانند و وجهی در هر روز ... هر دفعه عاید میشود ...
در دوران جرم است بگونا نیکه آخر هر هی در حضور مباشر برده آورده تحویل میکنند و این گونا با طلاع بلد و از آنکه ببند

وراس ...
سی ...
و ... ول
... ول در لعاب
... مالیة
... سی ...
...

صبغ

عربی است از صبغ بمعنی رنگ است
رسم مالیه آن جنس حسب سازی است و از روی منیچه تقسیم میشود

ضرب

مرکب از عربی و فارسی است
آنچه نول در ضرابخانه هر بلدی سکه شود چه طلا و چه نقره و چه مس از قرار معالی در طلا و نقره و مس در
وجهی معین کرده میگیرند قدری از ان اجرت عمله و استادکار است و قدری مالیه دیوان اعلی

طنابداری

مرکب است از عربی و فارسی با یای بمعنی دارنده قپان و قپان را تشدید بای فارسی معرب کپان است چنانچه
فرهنگ جهانگیری نوشته کپان ترازو الیست بزرگ در یک سر داشته باشد و در جانب دیگر سنگ از آهن
ساو بزند حکیم سنائی فرماید چون بود نیز را اداء حیث علم موجق چون بحق عدل را ادا حیث کپان
داشتن پور بهاء جامی را است دامان خود را زوش پر زشک با ... فرو ما او را بخشش چون کپان
از مثال ها نیز چنین مفهوم میشود در بدون تشدید با هم آمده است و عمل آن جانب است در جماعتی در در
دروازهای شهر و بازارها و خانات میله ای قپاندارند و با رطبت مردم را از روستا و بلاد خارج
در شهر جی آورند وزن کرده بمشتری میدهند هر نوع بار را مبلغی مقداری گرفته از آنچه میگیرند در کل
حسب المقطع جزئی بر رسم مالیه کار ... زی دیوان میکنند در بلد ما جمعی از اهل تدین باین نوع اخذ التفات نکرده
شر قلیل را نه پسندیده اند بعنوان مجهول المالکیت مالک مسئله ای قپان شده مبلغی باسم اجاره چون اجاره
املاک را ان جمع بسته از جمله امکان مطالبه میخواهند چه مناسب است قطعه مرحوم جنت مکان بلد لی
شیر تخلص ولد مرحوم حاجی لطفعلی بیک متخلص به اذر شاکن قم رحمه الله تعالی شنیدم که شیخ
شهر گام مرور جو غروراه دین مالک باشند تصرف در بلاد مالک کرده اگر مهالک بود الملک باشند زلی
خدا را زحمت الشیخ مناره شهر را مالک باشد ظاهرا چون بلدها را مناره ای هیچ جنت مضمون مالا یدرک کله
لا یترک کله این قوم را اید له به از میله قپان بدست باید ولی کفاف که کند این بابه ها بهمت ... ن

عرفی است — عمل این حسین عمل چنانچه [illegible] در بعضی بلاد رسم شده در مباشری و در مذبح گوسفند و غیره
در سلاخ خانه گویند معین کنند و هر چه روز بروز ذبح شود از قرار تفاوت رسم بلاد از مشتری سه هزار دینار
الی شش هزار و گاوی از هزار الی چهار هزار و از گوسفندی که هزار الی دو هزار و پانصد دینار میگیرند و جیب المقطع
مالیه دیوان را میرسانند و همانند ذبح شهری را از جوب حشر و بکل را میبرند نشان میگیند تا مشخص شود مبلغ
واردی را این مطالبه شده و پاشتان از دست مباشر بیرون رفته است و جلو و نیمه کلا ضبط دیوان
و تحویل جماعت شود در خانه گوشت تصرف کرده از عهده مالدیوان ملتزمی خود برآیند
و در این مدت در تاریخ سنه یک هزار و دویست و پنجاه و شش هجری موکب جهانگشای شاهنشاهی
بعزم تفرج دار السلطنه اصفهان و تادیب متمردین جماعت بختیاری از دار الخلافه حرکت و تشریف فرمای دار المؤمنین
کاشان شدند باستدعای بعضی از فضلا و استحقاق مردم تمامی قیمه قصابی و دباغی را در معادل یک هزار [illegible]
باشد به تخفیف ابدی تصدق فرموده از جمع موضوع فرمودند تا هر کس خواهد ذبح نموده گوشت [illegible]
ارزان باشد

قصاری

جماعتی مشغول سفید کردن پارچه کرباس هستند و مبلغی از صاحب در ازای این عمل گرفته قدری را بابت
متصرف و قدری را از رسم مالیه بدیوان رسانند

مالی در تجار از خارج بلد آورند و در بلد بفروش رسند در محلی بخصوص وارد ساخته موافق رسم از اسم
عشر قیمت [illegible] مطالبه نمایند و لحال با خلاف چنانکه در وجه راهداری گذشت معمول به است

وجهی در ازاء دلالین و کالی و خانات بلدها موافق گنجایش و تشخیص ممیز دیوان [illegible] مطالبه مینمایند و
مستغل بعین معجمه گویند و این از قدیم بر آورده شده حال اگر حالا تفاوتی در مرغوبی و نامرغوبی آنها
حاصل شده ملاحظه اعتبار نمیدانستند موافق همان قراری در جمع دیوان پیش داده اند رفتار میکنند

در هر بلدی بتصدیق و تصویب عمال و کدخدایان جمعی را صاحب هر حرفتی وارد آورده اهل آن حرفت
فیمابین خود بتفاوت جا و مکان و تشخص مایه و پایه [illegible] مشخص کرده آن مبلغ واردی را بروی [illegible] تقسیم و
موافق قطعه بدیوان میرسانند

۱۲۵۵

[illegible]

محصول [illegible] از دو نوع است

خالصه

آنچه مال دیوانی از املاک ملکی رعیت مطالبه نمایند چه باغات و چه قری و چه قنوات و چه مزارع موافق عشر
منفعه و محصول سال آنجا و مسمی بخراج است ولی تفاوت فاحش دارد گاهی بعد از عشر کمتر
بدیوان در بعضی میرسد و در بعضی از عشر کمتر هم بجهت ملک نمیبایستند رسم سرانه و مراعی و مواشی
در غیر از ملکی است در بعضی بلاد و روستاقات هست در هر چه از دیوان کران محل مطالبه نمایند
قدری بر آنها وارد آورده باقی را از املاک دریافت نمایند چون این سه فقره وجه اصناف
در دو بابت است و در حقیقت از مالیه محل قسمت میرسد در محلی نوشته شد

خالصه
عبارت است — املاکی را گویند در مال خالص دیوان اعلی و در غیب [illegible] بهیچ وجه در آن حرفی و جهتی از ایشان
از سالها مال دیوان و ملک سلطان شده یا بارث و التیاب شرعی یا بضبط مال حکام و مباشرین عمال
دیوانی در باقی وارده دیوان خالصه سلطان شده اند یا موقوفات مشاهد متبرکه و مزارات [illegible]
مشهوره است در عهد نادرشاه افشار مستوفیان دیوان جمع و خرج ممالک محروسه [illegible]
[illegible] از جمله مخارج مصارف منافع املاک وقف را در صرف موقوف علیهم کرده [illegible]
معروض داشتند پادشاه را در این باب اشکال فی الواقعی [illegible] آمد [illegible]
[illegible] مباشرین این عمل اصلا از این وجوه چیزی بمصرف موقوف علیهم نرسانیده جمیعا را
علی رسم التغلب خود متصرف میشوند آنچه موافق تصدیق اهل خبرت و گنجایش منافع موقوفات
است جمیع مباشر هر بلدی کرده بجهت دیوان ضبط نمایند و مصارف موقوف علیهم را
از دیوان کارسازی کنند از آن تاریخ به بعد جمیع موقوفات [illegible] در [illegible] دیوان اعلی
بین الناس مشهور است و از سلاطین صفویه انارالله برهانهم موقوفات بسیاری هست در زمان
آن پادشاه عصر است باصحت این قول نوع چهارم خالصه خواهد علی ای حال [illegible]

اختلافات اقوال علما راهی بدین متفقهین معاصرین اعلی الله مقامهم فتاده در جمیع خالصه جات دیوان همین را
در موضوع مجهول المالک داخل و اجرای احکام مجهول المالکیت بر آنها نموده بفقرا و مستحقین بدین
بخشند و از این مبلغی نازل بجه و مریدان کار آمده مشغول ساخته بملکیت متصرف شوند از ظل الله
نیند بشنید سهل است بر از حضرت الله هم بهیچ صرخوف و خشیتی نخود بلا نداده بخونت سدادو
بزرگی عمامه و سپیدی ردا بر اولیای دولت علیه غلبه کرده جمیع انکار اهم تخفیف ولایتی از میان برده
مال پادشاه باد و دین بر کردن رعیت عاجز مسکین بماند آنهم بعلت عدم توانائی از عهده
ادا بر نیاید خزانه بمال و سپاهی فسرده حال است باین احوال آنچه از خالصه دیوان بغرض حال اگر
مانده است بعمل آید و بدیوان رسد منال و محصولات گویند و این منال و محصولات منفعت هم
ملک سلطانست و هم مالیه دیوان و رسم تصرف منافع خالصه اگر دکاکین و خانات است و طواحین چون
املاک است هر کدام باجاره معین و جهی مرتب میشود و آن را مستغل بعین معجمه میگویند و اگر املاک باغات
و قراء و مزارع است هر گاه حسب المقطع بر آن وجهی وارد آرند همان را مقاطعه کنند و الا اگر اخراجات
از کشت و زرع دیوان داده محصولات و منافع را قسمت کرده در مال دیوان و یکی از رعیت است و اگر
اخراجات از دیوان داده نشود و رعیت خود از عهده بر آید بالمناصفه دیوان و رعیت شرکت
دارند و در بعضی محال ثلث مال دیوان و دو ثلث مال رعیت است

بسم

... عبارت است مصطلح است از برای وجهی که از کلی سلاطین ... دارند و ... دارند از قبیل مالیات و دیوان
و کفایت ... [illegible] ... استمرار داده ... در جزو مستمری ... مستمری است

... عبارت از عرضی است ... باشد وجهی ... [illegible] ... گوسفند ... شده حاجی
... مراعی گویند و در هر محل و ساله تفاوت است ... اسمی چهار صد دینار ... دینار ...
و پنجاه دینار مطالبه ... و این وجه ... اشتقاق هم در لفظ ترکی و معنی ... است گویند

... عبارت است معنی ... از برای هر ... مستمر و برقرار ... تغییر و تبدیل ...
در این فن مبلغ و مقداری را گویند که از برای اهل ... معاش ...
برقرار کنند یا وجهی را در بلدی مقرر دارند ... [illegible] ...
فقرا خالصه ... مصرف سازند

۱۲۵۵ والی ایالت ... [illegible]

ولی ...
اول در لفافه ...

مقرب

مقرب

... عبارت است معنی واجب ... و در این فن مصطلح ... آنچه ... در فرار ... [illegible]
اگر عمل دیوان ... شرع باشد در جزو مستمری محسوب ... [illegible]
از امرا و وزرا و از طبقات ... [illegible] ... نوشته شود

عزیزم [illegible] دیوان [illegible]
وکالت [illegible] مواشی [illegible] تفاوت [illegible]
[illegible] شخص [illegible] داشته [illegible] است
[illegible] مواشی [illegible] اول [illegible] اگر قدری [illegible]
[illegible] مواشی [illegible] بحمد الله تعالی [illegible]
[illegible] از وجه [illegible] معاف و مسلم داشته اند

[illegible]

۱۲۵۵

[illegible]

[illegible]

در تشخیص مالدیوان خالصه و ارباب مثالی چند وارد نموده مثال اول

۱۲۵۶

جوانی پاک باز و پاک رو بود هر بار اول مهر او گرو بود و سال تحصیل [illegible] بیست و پنجاه و [illegible]
در بازار مراغه اقامت [illegible] دار الخلافه شد روزی ملاقات شریفش دست داد سئوال در ملکی نصف آن
خالصه دیوان و نصف دیگر ارباب است معادل سیصد تومان بر آن جمع وارد می آورند در ارز رسد
خالصه ثلث منافع و از رسد ارباب خمس منافع مطالبه شود و منافع غیر مشخص است از روی قانون حساب
چگونه باید تقسیم سیصد تومان ساخت در هم رسد خالصه و ارباب و هم منافع کل ملک معلوم گردد
بلی از کتاب حساب که عملا کامل و از علم آن غافل بود مذکور کرده [illegible] است [illegible] سیصد
به هشت قسمت میکنیم پنج قسمت آن رسد خالصه و سه قسمت آن رسد ارباب می‌شود اجمالا حساب شد

[illegible]

مطابق آمد چه سه عشر آن را به هشت قسمت کردیم قسمتی ... شد پنج قسمت رسد خالصه ...
و سه قسمت رسد اربابی ... گردید با مثل این ... را الیس تفصیل اینمطلب موافق قانون حاصل علمی
مسلمت کرد و تعلیم عدد صحیح در این سؤال سه عشر ... و در کسر و در اینجا ثلث و خمس در سه و پنج است
تباین است بقاعده کلیه ... ازان در ... دیگری ضرب کنیم پانزده شود و این اقل عددی است که
ثلث و خمس صحیح دارد و پنج است این ... ها جمع کردیم هشت شد ... را بهشت قسمت
کردیم قسمتی ... گفتیم از این هشت قسمت رسد خالصه پنج است در ثلث مخرج
پنج سر و هفت ... چهار ... برای خالصه گذاردیم ... و رسد اربابی سه ... خمس
مخرج ... سه ... برای اربابی معین کردیم شد ... میزان این ... شد ...
خواستیم بدانیم عمل صحیح است یا نه رسد خالصه را ... مقابل کردیم شد ... مثل ... از ...
رسد اربابی فرض نمودیم ... هر دو را جمع کرده شد ... گفتیم کل منافع این ملک
است و ... رسد خالصه ثلث مال دیوان ... و ...
رسد اربابی خمس مال دیوان ... و این ... همان ... مال دیوان شد از برای اینکه
بدانیم این قاعده کلی است یا نه مبلغ مال دیوان ... فرض کردیم ... به هشت تقسیم نمودیم
قسمتی ... پنج مساوی رسد خالصه ... و سه مساوی رسد اربابی ...
و این هر دو ... رسد خالصه را مساوی کردیم ... با مثل آن در رسد اربابی
است جمع نمودیم شد ... ثلث ... و خمس ...
و خمس ... و این ... همچنین در ... هشت قسمت قسمتی
... پنج مساوی رسد خالصه ... و سه مساوی رسد اربابی ... و این ... شد
... رسد خالصه را مساوی شد با ... با مثل آن در رسد اربابی ... میزان شد
گردید ... همان طریقه حاصل از اضعاف رسد خالصه ... ثلث معین شد
و از اضعاف رسد اربابی ... خمس تعیین یافت بعد از اطمینان از صحت این عمل کار
رسید در قبل از تشخیص رسد مال دیوان خالصه و اربابی میتوان از مبلغ مال دیوان استخراج کل
ملک ... نمود و پس از آن ... میان خالصه و اربابی ... از خالصه ثلث و از اربابی خمس

ادا

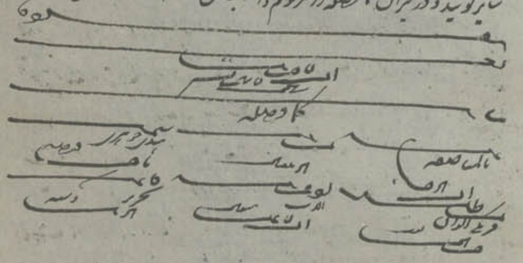
۱۲۵۵

... و ...

در تشخیص مال دیوان خالصه و اربابی

گرفت گفتیم مخرج ... و اربابی نصف ... چون در بلد ... ضرب کنیم ربع حاصل ... از
در اینجا مفروض است ربع که ... باشد بکسر ... و این ... را که در پانزده در مخرج کسر
ثلث و خمس ... چنانکه گذشت ضرب کنیم در عبارت دیگر ... را با پانزده مساوی
باشیم است ... شود و این منافع کل ملک ... چنانکه محقق شد در دولت
... همین ... ربع ... و پانزده مساوی آن ... و در ... ربع
... و پانزده مساوی آن ...

هرگاه در محاسبه نقد و اجناس مختلفه در عنوان میزان آنها ... یکی ... باشد
بجای میزان چه در تحت مفرده چه دفعه و چه بابت چه من ذلک چه غیر آنها لفظ ... فصله ...
دارند اگر نقد دارد و نقدی ... نویسند و مبلغ ... در تحت آن ... زنند قرینه آن لفظ
سایر گویند و در میزان ... فصله را مرقوم ... اجناس مختلفه ... در تحت آن ... زند ...



هرجا صیغه غله نویسند جو و گندم بالمناصفه مراد است ولی محرر این حال بر

درجو و گندم اطلاق میکنند اگر در وزن تفاوت دارند در زیر لفظ غله جزوی مینهند و وزن هریک را مینویسند

[illegible]

و اگر مساوی باشند در جزوی صیغه غله لفظ بالمناصفه نگاشته وزن آنرا در تحت آن مینویسند

[illegible]

گندم را از بابت آنکه قوت غالب بنی نوع انسان است در کتابت مقدم دارند بر جو ولی بر عایت

حرف صیغ هرکس منظور کند جو را مقدم مینویسند

[illegible]

در نوشتن تفصیل قبوض و تعلیقه و احکامی که قبل و بعد از شرح ملفوفی داشته باشند مقرر است در

این تفصیل ها گوشواری نویسند چه آن تفصیل بمنزله میزان است و آن شرح بمنزله جزو

در محالات فلان از زر کاه مستطابات روانه نزد عالیجاه فلان حاکم فلان

ولایت شده مبلغ بیست و پنج هزار تومان بقایای سنه ماضیه ایت ئیل و در قسط حمل و ثور هذه السنه

انجا در مستوفیان عظام بموجب تفصیل مشخص داده اند در ظرف مدت بیست و پنج یوم بوصول

[illegible]

بقایای سنه ماضیه ایت ئیل

[illegible]

مالیات هذه السنه ملوی ئیل

[illegible]

رساننده باتفاق تحویلداری از آنجا برداشته آورده تحویل عالیجاه فلان صاحب جمع خزانه عامره مقبوض

و سند جمع دیوانی صادر نماید و در عهده شناسد فی تاریخ شهر فلان سنه ۱۲۵۵

۱۲۵۵

[illegible]

و نمودن حرف در سند صاحب جمع در تحت الباقی و غیره رسم است و بعد از طی

حساب و تشخیص باقی در تحت الباقی هرگاه صاحب جمع را از آن باقی سخنی از خرج بدون سند

باشد محرر در تحت الباقی دفعه گوشواری نوشته سخن صاحب جمع را آنچه باشد در تحت آن مرقوم

دارد و دفعه دیگر قرینه آن نگاشته باقی را در آنجا که باشد در تحت آن مرقوم باید در هنگام

عرض حساب و تقریر سخن صاحب جمع اصحاب کار هرچه قبول شود در تحت حرف خرج نگاشته باقی

در باره را در تحت حرف دیگر قرینه آن نگارند بدین صورت

[illegible]

بمیل حکم را و ارد هرگاه سخن صاحب جمع در باقی تحت حرف باقی باشد

حسب الفرمایش سرکار عظمت مدار معرفت اکتساب ... مؤتمن السلطان ... علی

رب الارباب ... ابن مرحوم میرزا عبدالوهاب ...

جناب جلالتمآب اجل اکرم افخم خداوندگار اعظم امین الدوله العلیه العالیه ... سنه ۱۲۸۲

... لوم یکشنبه ... شهر ... ماه جمادی الاول هذه السنه ... تحویل ...

۱۲۵۵

عواملش

اگر اید تا باره ده شود بار یک آلاف باشد و بار دیگر رقمهای یک دینار نوشته وده از ابار
یک حساب که ده بر تضعیف هزار دینار افزوده تا یک ... آنرا هزار دینار تا شش رقمی
هزار دینار نوشته وده آنرا تا یک حساب که ده بر تضعیف مخرجان که ده ... افزایند تا رده
ششم ... قانون ... مخرجان نوشته وده را در یک حساب کرده بر مرتبه فوق برده
ده ... نوشته ... جمع آن ... شود اما جمع ... با هم ... کردن در ...
با ... چون ... جمع کنند ... شود ...
و ... جمع کنند ... شود در جمع هم همان قانون از تضعیف ...
که ابتدا از مرتبه یک کنند و جمع ... همان مرتبه عددی ... نوشته و
آنرا هر ده عدد یک حساب ... همان منوال ... قانون سابق مذکور شد

... در وضع ...